926

(قواعد لسان عرب)

یعنی

علم صرف دان وعلم نحودن: بدان - ومتن شرح عبد الله - قواعد الاعراب - وعوامل وهم انموذج متنندن عبارت وایکی فننی مشتمل بر کتاب درکه اوقورغه وحفظ قیلورغه سهل طریقچه ترتیب قیلندی.

﴿ زیراك بالاغه بر یللف سبقدر ﴾

اهل تجار بالالارینه سهل زمانده بو ایکی فننی ضرورت قدر تحصیل اوچون انتخاب واختصار قیلدم عبد القیوم الناصری.

﴿ قزان ۱۳۱۳ نه ده ﴾

(الصرف ام العلوم والنحو ابوها * النحو فی الکلام کالملح فی الطعام)

بو کتاب قزان اونیویرسیتتی ننك طبع خانه سنده باصمه اولنمشدر ۱۸۹۶ نجی یلده.

КАЗАНЬ.
Типо-литографія Императорскаго Университета.
1896.

5451
A3964

(قواعد لسان عرب)

يعنى

علم صرف دان وعلم نحودن: بدان - ومتن شرح عبد الله - قواعد الاعراب - وعوامل وهم انموذج متنلرن عبارت وايكى فننى مشتمل بر كتاب در كه اوقورغه وحفظ قيلورغه سهل طريقچه ترتيب قيلندى .

﴿ زيراك بالاغه بر يللق سبقدر ﴾

اهل تجار بالالارينه سهل زمانده بو ايكى فننى ضرورت قدر تحصيل اوچون انتخاب واختصار قيلدم عبد القيوم الناصرى .

﴿ قزان سنه ١٣١٣ ﴾

(الصرف ام العلوم والنحو ابوها * النحو فى الكلام كالملح فى الطعام)

بو كتاب ننك باصمه سينه رخصت بيرلدى سانكت پيطربورخده ٢٩ نچى ديكابرده ل ١٨٩ نچى يلده .

بو كتاب قزان اونيويرستيتى ننك طبع خانه سنده باصمه اولنمشدر ١٨٩٦ نچى يلده .

Дозволено цензурою, С.-Петербургъ 29 декабря 1895 г.

КАЗАНЬ.
Типо-литографія Императорскаго Университета.
1896.

TÜRK TARİH KURUMU
KÜTÜPHANESİ

(مقدمة)

بعد البسملة والحمدلة والتصلية اوشبو فقير ابن ملا عبد النصير ايته‌دركه زمانه‌مزده بالالار اوقتوننك ترتيبى وطريقى جويالمشدر وبالالار اوقتو بيك سهل‌اش توكلدر كيراك بالالارننك آنا وآناسى طرفندان وكيراك خلفه‌لرى طرفندان بولسون كوب‌دقت واجتهاد لازمدر - خصوصا سوادخاندان‌چغوب فن كتابلارينه شروع قيلغاچ فن كتابلارين اوقوتقانده بيركان سبق‌ننك هربر كلمه‌سين كمال‌دقت‌بلان مضمونين تقرير قيلوب توشوندرمك لازم‌در وبالالارننك اوزلرينه دخى فهملاكانلرى‌قدرى تقرير قيلدرمق لازم‌در .

وكذلك اوشبو فنلرنى يعنى صرف ونحو فنلرين بالالارغه اوقوتقانده كونكل‌لرينه بيكلاتوب اوقوتمق كيراكدر - اما سبقلارين وحفظ قيلغان نرسه‌لرين طنكلاتقانده فقط لفظا مراد طنكلاتمقده هيچ حاصلى يوقدر مكر بيكلاكان سبقلارين كونكل‌لرندن تقرير قيلدروب دقت بلان طنكلاتمق لازم مثلا: بدان ديب نيك ايتدى دان ديب نيك ايتمادى ديكان كبك كتاب ايچنده بولماغان سؤال‌لربلان وقت‌نى اوزدروب مشروع فيه ومقصود اصلى بولغان مسئله‌لرنى يخشى تحقيق قيلماينچه عبث قالماغاى - اما صرف قاعده‌لرندن بر ايكى اعلال وتركيبدن بر ايكى جمله‌ننك تركيبين حفظ قيلدرلسه فايداسز بولماس .

بسم

(قواعد لسان عرب)

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿ بدان ﴾

(اسعدك الله فی الدارین) که کلمات عرب برسه قسم است: اسم است - وفعل است - وحرف است: اسم همچون رجل - فعل همچون ضرب - حرف همچون من وعن.

اسم برسه قسم است: ثلاثی ورباعی وخماسی - ثلاثی سه حرفی را کویند مثل زید - ورباعی چهار حرفی را کویند مثل جعفر - وخماسی پنج حرفی را کویند مثل سفرجل.

فعل بردو قسم است: ثلاثی ورباعی - ثلاثی سه حرفی را کویند مثل ضرب ورباعی چهار حرفی را کویند مثل دخرج.

﴿ میزان کلام ﴾

میزان کلام عرب فا وعین ولام است. حرف بردو قسم است: حرف اصلی وحرف زاید - حرف اصلی آنست که درمقابلهٔ فا وعین ولام بود همچون ضرب بر وزن فعل - حرف زاید آنست که درمقابلهٔ فا وعین ولام نبود همچون اکرم بر وزن افعل.

حرف اصلی درثلاثی سه است فا وعین ویك لام است مثل ضرب بر وزن فعل. وحرف اصلی در رباعی چهار است فا وعین ودو لام است مثل دخرج بر وزن فعلل - وحرف اصلی در خماسی پنج است فا وعین وسه لام است مثل جحمرش بر وزن فعللل.

ثلاثی بردو قسم است ثلاثی مجرد وثلاثی مزید: ثلاثی مجرد آنست که برسه

حرف اصلی اوچیزی زیاده نبود مثل ضرب بر وزن فعل. ثلاثی مزید آنست که برسه حرف اصلی اوچیزی زیاده بود همچون اکرم بروزن افعل.

رباعی نیز بردوقسم است: رباعی مجرد ورباعی مزید - رباعی مجرد آنست که برچهارحرف اصلی اوچیزی زیاده نبود مثل دخرج بروزن فعلل. ورباعی مزید آنست که بر چهار حرف اصلی اوچیزی زیاده بود مثل تدخرج بر وزن تفعلل.

وخماسی نیز بردو قسم است: خماسی مجرد وخماسی مزید - خماسی مجرد آنست که بر پنج حرف اصلی اوچیزی زیاده نبود مثل جحمرش بر وزن فعللل - وخماسی مزید آنست که برپنج حرف اصلی اوچیزی زیاده بود مثل خندرپس بروزن فعللیل.

﴿ اقسام اسم ﴾

اقسام اسم ازهفت قسم بیرون نیست: صحیح - یامضاعف - یامثال - یا اجوف - یاناقص - یا لفیف - یا ملتوی. صحیح آنست که درمقابلهٔ فا وعین ولام اسم یا فعل حرف علت نبود ودو حرف از یك جنس نبود همچون ضرب وضرب بر وزن فعل وفعل. حرف علت سه است واو والف ویاء است.

اکرهمزه درمقابلهٔ فا بود مهموزالفا تسمیه کنند همچون ابر بر وزن فعل.

واکر همزه درمقابلهٔ عین بود مهموز العین نامند مثل بأر بر وزن فعل.

واکر همزه درمقابلهٔ لام بود مهموزاللام بود مثل برأ بر وزن فعل.

ومضاعف بردو قسم است: مضاعف ثلاثی ومضاعف رباعی - مضاعف ثلاثی آنست که درمقابلهٔ عین ولام اسم یافعل دو حرف از یك جنس بود همچون فر وفر که در اصل فرر وفرر بر وزن فعل وفعل. ومضاعف رباعی آنست که در مقابلهٔ فا ولام اوّل - وعین ولام ثانی اسم یا فعل دو حرف از یك جنس بود همچون صرصرة وصرصر بر وزن فعللة وفعلل.

ومثال آنست که درمقابلهٔ فاء اسم یا فعل حرف علت بود همچون وعد ووعد بر وزن فعل وفعل.

واجوف آنست که در مقابلهٔ عین اسم یا فعل حرف علت بود همچون قول وقول بر وزن فعل وفعل.

وناقص آنست که در مقابلهٔ لام اسم یا فعل حرف علت بود همچون رمی ورمی بر وزن فعل وفعل.

ولفیف آنست که درمقابلهٔ عین ولام اسم یا فعل حرف علت بود همچون قوی وقوی بر وزن فعل وفعل.

وملتوی آنست که درمقابلهٔ فا ولام اسم وفعل حرف علت بود همچون وشی ووشی بر وزن فعل وفعل.

اسم بر دو قسم است: اسم جامد واسم مصدر - اسم جامد آنست که ازوی چیزی اشتقاق کرده نشود همچون رجل وفرس. واسم مصدر آنست که ازوی چیزی اشتقاق کرده شود - ودر آخر معنای فارسی وی دال ونون باشد - یا تاونون باشد همچون الضرب زدن - والقتل کشتن.

عرب از هر مصدر دوازده چیزی اشتقاق می کنند: ماضی ومضارع - واسم فاعل - واسم مفعول - وجحد - ونفی - وامر - ونهی - واسم زمان - واسم مکان - واسم آلت - واسم تفضیل. ماضی زمان گذشته را گویند. ومضارع زمان آینده را گویند - اسم فاعل نام کننده را گویند - اسم مفعول نام کرده شده را گویند - جحد انکار ماضی - نفی انکار مضارع - امر فرمودن - نهی باز داشتن - اسم زمان نام وقت کردن کاری - اسم مکان جای کردن کاری - اسم آلت نام آنچه کاری باوی کنند - اسم تفضیل نام بهتر.

ضرب ماضی - یضرب مضارع - ضربا مصدر - ضارب اسم فاعل - مضروب اسم مفعول - لم یضرب جحد - لایضرب نفی - اضرب امر بی لام - لیضرب امر بالام - لا تضرب نهی حاضر - مضرب اسم زمان واسم مکان - مضراب اسم آلت - اضرب اسم تفضیل.

﴿ معنای مشتقات ﴾

ضرب زدوی مرد درزمان گذشته فعل ماضی - یضرب می زند وی مرد درزمان آینده فعل مضارع - ضرب زدن مصدر - ضارب وی مرد زننده اسم فاعل - مضروب وی مرد زده شده اسم مفعول - لم یضرب نزد وی مرد در زمان گذشته فعل جحد - لا یضرب نمی زند وی مرد در زمان آینده فعل نفی - اضرب بزن تو مرد امر حاضر - لیضرب کو تا بزند وی مرد امر غایب - لا تضرب مزن تو مرد نهی حاضر - مضرب جای زدن ووقت زدن اسم زمان

واسم مکان ـ مضراب آلت زدن اسم آلت ـ اضرب زننده نر اسم تفضیل ٠ فعل حدث است اورا محدث می باید محدث او فاعل اوست ـ فاعل فعل واحد بود وتثنیه بود وجمع بود ـ وهریکی ازین سه متکلم بود ومخاطب بود وغایب بود وهر یکی ازین سه مذکر بود ومؤنث بود٠ واحد یك ـ تثنیه دو ـ جمع زیاده ازدو٠ متکلم سخن کوینده را کویند ـ ومخاطب آنکه سخن باوی کویند ـ وغایب آنکه سخن ازوی کویند ـ مذکر مرد ـ مؤنث زن٠

﴿ فعل ماضی ﴾

ماضی را چهارده مثال است: شش غایب را بود وشش مخاطب را بود ـ ودوحکایت نفس را بود ـ آن شش که غایب را بود سه مذکر را بود وسه مؤنث را بود ـ آن سه که مذکر بود همچون:

ضرب زدوی مرد درمان کذشته صیغهٔ واحد مذکر غایب معلوم فعل ماضی٠

ضربا زدند ایشان دو مرد در زمان کذشته صیغهٔ تثنیه مذکر غائبین معلوم فعل ماضی٠

ضربو زدند ایشان همه مردان در زمان کذشته صیغهٔ جمع مذکر غائبین معلوم فعل ماضی ـ آن سه مؤنث را بود:

ضربت زدوی زن در زمان کذشته صیغهٔ واحده مؤنث غایبه معلوم فعل ماضی٠

ضربتا زدند ایشان دوزن در زمان کذشته صیغهٔ تثنیه مؤنث غائبتین معلوم فعل ماضی٠

ضربن زدند ایشان همه زنان در زمان کذشته صیغهٔ جمع مؤنث غایبات معلوم فعل ماضی٠ آن شش که مخاطب را بود سه مذکر را بود وسه مؤنث را بود آن سه که مذکر را بود:

ضربت زدی تومرد در زمان کذشته صیغهٔ واحد مذکر مخاطب معلوم فعل ماضی٠

ضربتما زدید شما دو مرد در زمان کذشته صیغهٔ مذکر مخاطبین معلوم فعل ماضی٠

ضربتم زدید شما همه مردان در زمان کذشته صیغهٔ جمع مذکر مخاطبین معلوم فعل ماضی٠ آن سه که مؤنث را بود:

ضربت زدی توزن در زمان کذشته صیغهٔ واحده مؤنث مخاطبه معلوم فعل ماضی٠

ضربتما زدید شما دوزن درزمان گذشته صیغهء تثنیهء مؤنث مخاطبتین معلوم فعل ماضی.

ضربتن زدید شما همه‌زنان درزمان گذشته صیغهء جمع مؤنث مخاطبات معلوم فعل ماضی. آن دوکه حکایت نفس را بود:

ضربت زدم من مرد یا زن درزمان گذشته صیغهء واحد متکلم معلوم فعل‌ماضی.

ضربنا زدیم ما همه مردان یا همه زنان درزمان گذشته متکلم مع الغیر معلوم فعل ماضی.

﴿ صرف معلوم فعل ماضی ﴾

ضرب ضربا ضربو ضربت ضربتا ضربن ضربت ضربتما ضربتم ضربتِ ضربتما ضربتن ضربت ضربنا.

﴿ مجهول فعل ماضی ﴾

اگر خواهی که فعل ماضی‌را مجهول کنی ما قبل آخررا کسرکن وهرمتحرکی که پیش از ما قبل آخرست اورا ضم کن تاضرب ضرب شود. بس ضرب‌را خواستیم که مجهول سازیم ما قبل آخررا کسر کردیم ضرب وهر متحرك که پش از ما قبل آخرست اورا ضم کردیم ضرب شد.

مجهول فعل ماضی‌را نیزچهارده مثال است: شش غایب‌را بود وشش مخاطب‌را بود ودوحکایت نفس را بود - آن شش که غایب را بود - سه مذکر را بود - سه مونث را بود - آن سه که مذکر را بود:

ضرب زده شد وی‌مرد در زمان گذشته صیغهء واحد مذکر غایب مجهول فعل ماضی.

ضربا زده شدند ایشان دومرد در زمان گذشته صیغهء تثنیه مذکر غایبین مجهول فعل ماضی.

ضربو رده شدید ایشان همه مردان در زمان گذشته جمع مذکر غایبین مجهول فعل ماضی.

ضربت زده شد وی‌زن در زمان گذشته صیغهء واحده مؤنث غایبه مجهول فعل ماضی.

ضربتا زده شدند ایشان دوزن در زمان گذشته صیغهء تثنیه مؤنث غایبتین مجهول فعل ماضی.

ضربن زده شدند ایشان همه زنان در زمان گذشته صیغهء جمع مؤنث غایبات مجهول فعل ماضی. ان شش که مخاطب را بود - سه مذکر را بود - سه مؤنث را بود - آن سه که مذکر را بود:

ضربت زده شدی تومرد در زمان گذشته صیغهء واحد مذکر مخاطب مجهول فعل ماضی.

ضربتما زده شدید شما دو مرد در زمان گذشته صیغهء تثنیه مذکر مخاطبین مجهول فعل ماضی.

ضربتم زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغهء جمع مذکر مخاطبین مجهول فعل ماضی. آن سه که مؤنث را بود:

ضربت زده شدی توزن در زمان گذشته صیغهء واحده مؤنث مخاطبه مجهول فعل ماضی.

ضربتما زده شدید شما دوزن در زمان گذشته صیغهء تثنیه مؤنث مخاطبتین مجهول فعل ماضی.

ضربتن زده شدید شما همه زمان گذشته صیغهء جمع مؤنث مخاطبات مجهول فعل ماضی. آن دوکه حکایت نفس را بود:

ضربت زده شدم من مرد یا زن در زمان گذشته صیغهء واحد متکلم مجهول فعل ماضی.

ضربنا زده شدیم یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغهء متکلم مع الغیر مجهول فعل ماضی.

صرف مجهول فعل ماضی

ضرب ضربا ضربو ضربت ضربتا ضربن ضربت ضربتما ضربتم ضربت ضربتما ضربتن ضربت ضربنا.

فعل مضارع

مضارع را نیز چهارده مثال است: شش غایب را بود - وشش مخاطب را بود - ودو حکایت نفس را بود. آن شش که غایبَ را بود - سه مذکر را بود وسه مؤنث را بود - آن سه که مذکر را بود:

یضرب می‌زند وی‌مرد در زمان آینده صیغهء واحد مذکر غایب معلوم فعل مضارع.

یضربان می زنند ایشان دومرد در زمان آینده صیغهء تثنیه مذکر غایبین معلوم فعل مضارع.

یضربون می زنند ایشان همه مردان در زمان آینده صیغهء جمع مذکر غایبین معلوم فعل مضارع. آن سه که مؤنث را بود:

تضرب می زند وی‌مرد در زمان آینده صیغهء واحده مؤنث غایبه معلوم فعل مضارع.

تضربان می زنند ایشان دوزن در زمان آینده صیغهء تثنیهء مؤنث غایبتین معلوم فعل مضارع.

یضربن می زنند ایشان همه زنان در زمان آینده صیغهء جمع مؤنث غایبات معلوم فعل مضارع. آن شش که مخاطب را بود سه مذکر را بود سه مؤنث رابود - آن سه که مذکر را بود:

تضرب می‌زنی تومرد در زمان آینده صیغهٔ واحد مذکر مخاطب معلوم فعل‌مضارع.

تضربان می زنید شما دومرد در زمان آینده صیغهء تثنیهء مذکر مخاطبین معلوم فعل مضارع.

تضربون می زنید شما همه مردان در زمان آینده صیغهء جمع مذکر مخاطبین معلوم فعل مضارع. آن سه که مؤنث را بود:

تضربین می زنی توزن در زمان آینده صیغهء واحدهء مؤنث مخاطبه معلوم معل مضارع.

تضربان می زنید شما دو زن در زمان آینده صیغهء تثنیهء مؤنث مخاطبتین معلوم فعل مضارع.

تضربن می زنید شما همه زنان در زمان آینده صیغهء جمع مؤنث مخاطبات معلوم فعل مضارع. وآن دوکه حکایت نفس را بود:

اضرب می زنم من مرد یا زن در زمان آینده صیغهٔ واحد متکلم معلوم فعل مضارع.

تضرب می زنیم ما همه مردان یا همه زنان در زمان آینده صیغهٔ جمع متکلم مع الغیر معلوم فعل مضارغ.

﴿ صرف فعل مضارع ﴾

یضرب یضربان یضربون - تضرب تضربان یضربن - تضرب تضربان تضربون - تضربین تضربان تضربن اضرب نضرب.

اگر خواهی که فعل مضارع را مجهول کنی ما قبل آخر را فتح کن وحرف مضارعت را ضم کن تا یضرب یضرب شود. بس خواهیم که یضرب را مجهول سازیم باین تور: ما قبل آخررا فتح کردیم یضرب وحرف مضارعت کردیم یضرب شد.

﴿ مجهول فعل مضارع ﴾

مجهول فعل مضارع را نیز چهار ده مثال است: شش غایب را بود - وشش مخاطب را بود - ودو حکایت نفس را بود - آن شش که غایب را بود سه مذکررا بود - سه مؤنث را بود آن سه که مذکررا بود:

یُضرب زده می شود وی مرد در زمان آینده صیغهٔ واحد مذکرغایب مجهول فعل مضارع.

یضربان زده می شوند ایشان دو مرد در زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مذکر غایبین مجهول فعل مضارع.

یضربون زده می شوند ایشان همه مردان درزمان آینده صیغهٔ جمع مذکر غایبین مجهول فعل مضارع. وان سه که مؤنث را بود:

تضرب زده می شود وی زن در زمان آینده صیغهٔ واحده مؤنث غایبه مجهول نعل مضارع.

تضربان زده می شوند ایشان دو زن در زمان آینده صیغهٔ تثنیه مؤنث غایبتین مجهول فعل مضارع.

یضربن زده می شوند ایشان همه زنان در زمان آینده صیغهء جمع مؤنث غایبات مجهول فعل مضارع.

آن شش که مخاطب را بود سه مذکررا بود وسه مؤنث را بود - وآن سه که مذکررا بود:

تضرب زده می شوی تومرد در زمان آینده صیغهء واحد مذکر مخاطب مجهول فعل مضارع.

تضربان زده می شوید شما دو مرد در زمان آینده صیغهٔ تثنیه مذکر مخاطبین مجهول فعل مضارع.

تضربون زده می شوید شما همه مردان در زمان آینده صیغهٔ جمع مذکر مخاطبین مجهول فعل مضارع. ان سه که مؤنث را بود:

تضربین زده می سوی تو زن در زمان آینده صیغهٔ واحده مؤنث مخاطبه مجهول فعل مضارع.

تضربان زده می شوید شما همه زنان در زمان آینده صیغهٔ تثنیه مخاطبتین مجهول فعل مضارع.

تضربن زده می شوید شما همه‌زنان آینده صیغهٔ جمع مؤنث مخاطبات مجهول فعل مضارع. وآن دوکه حکایت نفس را بود:

اضرب زده می شوم من مرد یا زن در زمان آینده صیغهٔ واحد متکلم مجهول فعل مضارع.

نضرب زده می شویم ما همه مردان یا همه زنان در زمان آینده صیغهٔ متکلم مع الغیر مجهول فعل مضارع.

﴿ صرف مجهول فعل مضارع ﴾

یضرب یضربان یضربون - تضرب تضربان یضربن - تضرب تضربان تضربون - تضربین تضربان تضربن اضرب نضرب.

﴿ اسم فاعل ﴾

اسم فاعل از ثلاثی مجرد بر وزن فاعل می آید همچون ضارب واز غیر ثلاثی مجرد بر وزن فعل مضارع معلوم می آید باوردن میم مضمومه بجای حرف مضارعت وبکسر ما قبل آخر همچون مکرم ومدخرج ومتدخرج - اسم فاعل بر شش صیغه می آید سه مذکررا بود وسه مؤنث را بود - آن سه که مذکررا بود:

ضارب زننده یك مرد صیغهٔ واحد مذکر اسم فاعل.

ضاربان زننده دومرد صیغهٔ تثنیهٔ مذکر اسم فاعل.

ضاربون زننده همهٔ مردان صیغه جمع مذکر اسم فاعل. وان سه که مؤنث را بود:

ضاربة یك زن زننده صیغهٔ واحدهٔ مؤنث اسم فاعل.

ضاربتان زننده دوزن صیغهٔ تثنیه مؤنث اسم فاعل.

ضاربات زننده همه زنان صیغهٔ جمع مؤنث اسم فاعل.

﴿ صرف اسم فاعل ﴾

ضارب ضاربان ضاربون ضاربة ضاربتان ضاربات.

﴿ اسم مفعول ﴾

اسم مفعول از ثلاثی مجرد بر وزن مفعول می آید همچون مضروب - وآز غیر ثلاثی مجرد بر وزن مجهول فعل مضارع می آید باوردن میم مضمومه بجای حرف مضارعت همچون مکرم ومدخرج ومتدخرج.

اسم مفعول نیز بر شش صیغه می آید سه مذکررا بود وسه مؤنث را بود -

مضروب زده شده یك مرد صیغهٔ واحد مذکر اسم مفعول.

مضروبان زده شده دو مرد صیغهٔ تثنیهٔ مذکر اسم مفعول.

مضروبون زده شده همه مردان صیغه جمع مذکر اسم مفعول.

مضروبة زده شده یك زن صیغهٔ واحدهٔ مؤنث اسم مفعول.

مضروبتان زده شده دوزن صیغهٔ واحدهٔ مؤنث اسم مفعول.

مضروبات زده شده همه زمان صیغهٔ جمع مؤنث اسم مفعول.

﴿ صرف اسم مفعول ﴾

مضروب مضروبان مضروبون - مضروبة مضروبتان مضروبات.

﴿ فعل جحد ﴾

جحد را نیز چهارده مثال است. شش غایب را بود - وشش مخاطب را بود - ودو حکایت را بود.

ان شش که غایب را بود سه مذکررا بود وسه مؤنث را بود. آن سه که مذکررا بود:

لم یضرب نزد وی مرد درزمان گذشته صیغهٔ واحد مذکر غایب معلوم فعل جحد.

لم یضربا نزدند ایشان دو مرد در زمان گذشته صیغهٔ تثنیهٔ مذکر غایبین معلوم فعل جحد.

لم یضربو نزدند ایشان همه مردان درزمان گذشته صیغهٔ جمع مذکر غایبین معلوم فعل جحد.

لم تضرب نزد وی زن در زمان گذشته صیغهٔ واحده مؤنث غایبه معلوم فعل جحد.

لم تضربا نزدند ایشان دو زن در زمان گذشته صیغهٔ تثنیه مؤنث غایبتین معلوم فعل جحد.

لم یضربن نزدند ایشان همه زنان در زمان گذشته صیغهٔ جمع مؤنث غایبات معلوم فعل جحد.

وان شش که مخاطب را بود سه مذکر را بود وسه مؤنث را بود - آن سه که مذکر را بود:

لم تضرب نزدی تو مرد در زمان گذشته صیغهٔ واحد مذکر مخاطب معلوم فعل جحد.

لم تضربا نزدید شما دو مرد در زمان گذشته صیغهٔ تثنیه مذکر مخاطبین معلوم فعل جحد

لم تضربوا نزدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغهٔ جمع مذکر مخاطبین معلوم فعل جحد. وآن سه که مؤنث را بود.

لم تضربی نزدی تو زن در زمان گذشته صیغهٔ واحده مخاطبه معلوم فعل جحد.

لم تضربا نزدید شما دو زن در زمان گذشته صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث مخاطبتین معلوم فعل جحد.

لم تضربن نزدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات معلوم فعل جحد. وان دو حکایت نفس را بود:

لم اضرب نزدم مز مرد یا زن بر زمان گذشته صیغه واحد متکلم معلوم فعل جحد.

لم نضرب نزدیم ما همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغهٔ جمع متکلم مع الغیر معلوم فعل جحد.

﴿ صرف معلوم فعل جحد ﴾

لم یضرب لم یضربا لم یضربوا - لم تضرب لم تضربا لم یضربن - لم تضرب لم تضربا لم تضربوا - لم تضربی لم تضربا لم تضربن لم اضرب لم تضرب.

مجهول فعل مجرد

اکر خواهی که فعل مجرد را مجهول کنی ما قبل آخررا فتح کن وحرف مضارعت را ضم کن تا لم یضرب لم یضرب می شود بس لم یضرب را خواستیم که مجهول سازیم اوّلا رد با صلش کردیم یضرِبُ شد ما قبل آخررا فتح کردیم یضرَبُ وحرف مضارعت را ضم کردیم یُضرَبُ شد - بعدزان بر اولش لم مجرد جازمه را ادخال کردیم نظر با خر کلمه کردیم دیدم که آخر کلمه صحیح بس آخر کلمه را ساکن کردیم لم یضرب شد.

مجهول فعل مجرد را نیز چهارده مثال ست شش غایب را بود وشش مخاطب را بود - ان شش که غایب را بود سه مذکررا بود وسه مؤنث را بود - آن سه که مذکررا بود:

لم یضرب زده نشد وی‌مرد در زمان کذشته صیغه واحد مذکر غایب مجهول فعل مجرد

لم یضربا زده نشدند ایشان دو مرد در زمان کذشته صیغهء تثنیهٔ مذکر غایبین مجهول فعل مجرد.

لم یضربوا زده نشدند ایشان همه مردان درزمان کذشته صیغهٔ جمع مذکر غایبین مجهول فعل مجرد. ان سه که مؤنث را بود:

لم تضرب زده نشد وی زن در زمان کذشته صیغهٔ واحد مؤنث غایبه مجهول فعل مجرد.

لم تضربا زده نشدند ایشان دو زنان در زمان کذشته صیغهٔ تثنیه مؤنث غایبتن مجهول فعل مجرد.

لم تضربن زده شدند ایشان همه زنان در زمان که سه صیغهٔ جمع مؤنث غایبات مجهول فعل مجرد.

وان شش که مخاطب را سه مذکر را بود وسه مؤنث را بود - آن سه که مذکررا بود:

لم تضرب زده نشدی تو مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر مخاطب مجهول فعل مجرد.

لم تضربا زده نشدید شما دو مرد در زمان کذشته صیغه تثنیه مذکر مخاطبین مجهول فعل مجرد.

لم تضربو زده نشدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه مذکر جمع مخاطبین مجهول فعل جحد. آن سه که مؤنث را بود:

لم تضربی زده نشدی تو زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه مجهول فعل جحد.

لم تضربا زده نشدید شما دو زن در زمان گذشته صیغر تثنیهٔ مؤنث مخاطبتین مجهول فعل جحد.

لم تضربن زده نشدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغهٔ جمع مؤنث مخاطبات مجهول فعل جحد. وان دوکه حکایت نفس را بود:

لم اضرب زده نشدم من مرد یا زن در زمان گذشته صیغهٔ واحد متکلم مجهول فعل جحد.

لم نضرب زده نشدیم ما همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مجهول فعل جحد.

﴿ صرف مجهول فعل جحد ﴾

لم یضرب لم یضربا لم یضربو - لم تضرب لم تضربا لم یضربن - لم تضرب لم تضربا لم تضربو - لم تضربی لم تضربا لم تضربن لم اضرب لم نضرب

﴿ فعل نفی ﴾

فعل نفی را نیز چهارده مثال است: شش غایب‌را بود - وشش مخاطب‌را بود - ودو حکایت نفس‌را بود. ان که شش غایب‌را بود سه مذکر را بود وسه که مؤنث را بود آن سه که مذکر را بود:

لا یضرب نمی زند وی مرد درزمان آینده صیغهٔ واحد مذکر غایب معلوم فعل نفی.

لا یضربان نمی زنند ایشان دو مرد در زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مذکر غایبین معلوم فعل نفی.

لا یضربون نمی زنند ایشان همه مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر غایبین معلوم فعل نفی. وان سه که مؤنث را بود:

لا تضرب نمی زند وی زن درزمان آینده صیغهٔ واحده مؤنث غایبه معلوم فعل نفی.

لا تضربان نمی زنند ایشان دو زن در زمان گذشته صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث غایبتین معلوم فعل نفی.

لا یضربن نمی زنند ایشان همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غایبات معلوم فعل نفی.

وان شش که مخاطب را بود - سه مذکر را بود وسه مؤنث را بود - آن سه که مذکر را بود:

لا تضرب نمی زنی تو مرد در زمان آینده صیغهٔ واحد مذکر مخاطب معلوم فعل نفی.

لا تضربین نمی زنی تو زن در زمان آینده صیغهٔ واحده مؤنث مخاطبه معلوم فعل نفی.

لا تضربان نمی زنید شما دو زن در زمان آینده صیغهٔ سه مؤنث مخاطبتین معلوم فعل نفی.

لا تضربن نمی زنید شما همه زنان درزمان گذشته صیغهٔ جمع مؤنث مخاطبات معلوم فعل نفی. ان دو حکایت نفس را بود:

لا اضرب نمی زنم من مرد یا زن در زمان آینده صیغهٔ متکلم واحد معلوم فعل نفی.

لا نضرب نمی زنیم ما همه مردان یا همه زنان در زمان آینده صیغه جمع متکلم مع الغیر معلوم فعل نفی.

﴿ صرف مجهول فعل نفی ﴾

لا یضرب لا یضربان لا یضربون لا تضرب لا تضربان لا یضربن - لا تضرب لا تضربان لا تضربون - لا تضربین لا تضربان لا تضربن لا اضرب لا نضرب.

﴿ مجهول فعل نفی ﴾

لا یضرب را خواستیم که مجهول سازیم رد با صلش کردیم یضرِب ما قبل آخر را فتح کردیم یضرَب وحرف مضارعت را ضم کردیم یُضرب شد - بعد ازان بر اولش لاء نافیهٔ غیر عامله در آوردیم لا یضرب شد.

مجهول فعل نفی را نیز چهارده مثال است: شش غایب را بود - وشش مخاطب را بود - ودو حکایت نفس را بود - آن شش که غایب را بود - سه مذکر را بود - وسه مؤنث را بود - آن سه که مذکر را بود:

لا یضرب زده نمی‌شود وی‌مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر غایب مجهول فعل نفی.

لا یضربان زده نمی شوند ایشان دومرد در زمان آینده صیغهٔ تثنیه مذکر غایبین مجهول فعل نفی.

لا یضربون زده نمی‌شوند ایشان همه مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر غایبین مجهول فعل نفی. آن سه که مؤنث را بود:

لا تضرب زده نمی‌شود وی‌زن در زمان آینده صیغه واحد مؤنث غایبه مجهول فعل نفی.

لا تضربان زده نمی‌شوند ایشان دوزنان در زمان آینده صیغه تثنیهٔ غایبتین مجهول فعل نفی.

لا یضربن زده نمی‌شوند ایشان همه زنان در زمان آینده صیغه جمع مؤنث غایبات مجهول فعل نفی.

وآن شش که مخاطب را بود سه مذکر را بود وسه مؤنث را بود آن سه که مذکر را بود:

لا تضرب زده نمی‌شوی تومرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر مخاطب مجهول فعل نفی.

لا تضربان زده نمی‌شوید شما دومرد در زمان آینده صیغه تثنیه مذکر مخاطبین مجهول فعل نفی.

لا تضربون زده نمی‌شوید شما همهٔ مردان در زمان آینده صیغهٔ جمع مذکر مخاطبین مجهول فعل نفی - آن سه که مؤنث را بود:

لا تضربین زده نمی‌شوی توزن در زمان آینده صیغه واحد مؤنث مخاطبه مجهول فعل نفی.

لا تضربان زده نمی‌شوید شما دوزن در زمان آینده صیغه تثیه مؤنث مخاطبتین مجهول فعل نفی.

لا تضربن زده نمی‌شوید شما همه زنان در زمان آینده صیغهٔ جمع مؤنث مخاطبات مجهول فعل نفی. آن دو حکایت نفس را بود:

لا اضرب زده نمی‌سوم من مرد یا زن در زمان آینده صیغه واحد متکلم مجهول فعل نفی.

لا نضرب زده نمی‌شویم ما همه مردان یا همه زنان در زمان آینده صیغهٔ جمع متکلم مع الغیر مجهول فعل نفی:

صیغهٔ امر

امر بردوقسم است امر بی‌لام وامر بالام: امر بی‌لام مخصوص است بفاعل فعل مخاطب معلوم - یعنی امر بی‌لام را از شش فعل مضارع مخاطب معلوم میکیرند بدوعمل: عمل اول آنکه نظر بآخر کلمه میکنیم اکر صحیح باشد ساکن میکنیم اکر ما قبل آخر معتل ساکن باشد می‌اندازیم همچون قل وبع. واکر آخرش مدغم باشد از باب فَعَلَ یفعُلُ بضم عین باشد درآخرش چهار وجه رواست ضم وفتح وکسر وتسکین بعد از فك ادعام همچون رُدَّ رُدَّ رُدِّ ارددْ. واکر آخرش مدغم باشد واز باب غیر یفعُلُ بضم عین باشد درآخرش سه وجه رواست فتح وکسر وتسکین بعد از فك ادعام همچون فرَّ فِرَّ افرر. واکر آخر کلمه معتل باشد می‌اندازیم همچون ارم وادع. وعمل دویم آنکه حرف مضارعت که تا ست وی‌را می‌اندازیم نظر بما یلیش می‌کنیم در غیرباب یفعِل اکر متحرك بود امر تمام می‌شود همچون قل. واکر مایلی حرف مضارعت ساکن بود بینیم که از باب غیر یفعُلُ بضم عین‌است یانی: اکر از باب غیر یفعُلُ است بر اول‌وی همزهٔ مکسوره می آریم همچون اِضرب واِمنع. واکر از باب یفعُلُ ست بضم عین بود بر اوّل او همزه مضمومه می آریم همچون اُنصر. واکر از باب افعل یفعل بود بر اولش همزهٔ مفتوحهٔ ساقطه می‌آریم خواه ما یلی حرف مضارعت ساکن باشد خواه متحرك همچون اکرم واقم واهد.

بس بقاعدهٔ مذکور از ضرب یضرب از تضرب امر بی‌لام میکریم بدوعمل:

عمل اوّل آنکه نظر باخر کلمه کردیم دیدمکه آخر کلمه صحیح - ساکن کردیم یضربْ شد وعمل دویم آنکه تا مضارعت است وی‌را انداختیم نظر صیغه‌اش کردیم دیدمکه صیغه‌اش از باب افعل یفعلنی - نظر بما یلی حرف مضارعت کردیم دیدمکه ما یلی حرف مضارعت ساکن - بنابر تعذر بودن ابتدا بساکن نظر بعین باب کردیم دیدمکه عین باب غیر ضم - پس بر اولش همزهٔ مکسوره دراوردیم اضرب شد.

امر بی لام برشش صیغه می آید - سه مذکررا بود وسه مؤنث را بود - آن سه که مذکر را بود:

اضرب بزن تو مرد صیغهٔ واحد مذکر امر حاضر.

اضربا بزنید شما دو مرد صیغه تثنیه مذکر امر حاضر.

اضربو بزنید شما همه مردان صیغه جمع مذکر امر حاضر - وان سه که مؤنث را بود:

اضربی بزن تو زن صیغه واحدهٔ مؤنث امر حاضر.

اضربا بزنید شما دو زن صیغه تثنیهٔ مؤنث امر حاضر.

اضربن بزنید شما همه زنان صیغهٔ جمع مؤنث امر حاضر.

﴿ صرف امر بی لام ﴾

اضرب اضربا اضربو - اضربی اضربا اضربن.

﴿ امر بالام معلوم ﴾

امر بالام بر هشت صیغه می آید که از شش صیغه مخاطب فعل مضارع میگیرند: سه مذکررا بود وسه مؤنث را بود - ودوحکایت نفس را بود - آن سه که مذکررا بود:

لیضرب گو تا بزند وی‌مرد صیغهٔ واحد مذکر امر غایب.

لیضربا گو تا بزنند ایشان دو مرد صیغه تثنیه مذکر امر غایب.

لیضربو گو تا بزنند ایشان همه مردان صیغه جمع مذکر امر غایب آن سه که مؤنث را بود:

لتضرب گو تا بزند وی‌زن صیغه واحده مؤنث امر غایب.

لتضربا گو تا بزنند ایشان دو زن صیغه تثنیهٔ مؤنث امر غایب.
لیضربن گو تا بزنند ایشان همه زنان صیغه جمع مؤنث امر غایب آن دو حکایت نفس را بود:
لأضرب گو تا بزنم من مرد یا زن صیغه واحد متکلم امر غایب.
لنضرب گوتا بزنیم ما همه مردان یاهمه‌زنان صیغه جمع متکلم مع الغیر امر غایب.

صرف امر بالام معلوم

لیضرب لیضربا لیضربو - لتضرب لتضربا لیضربن - لأضرب لنضرب.

مجهول امر بالام

لیضرب را خواستیم که مجهول سازیم رد باصلش کردیم یضرب ما قبل آخر را فتح کردیم یضرب وحرف مضارعت را ضم کردیم یضرب شد بعد از ان بر اولش لام امر مکسورهٔ جازمه در اوردیم نظر باخر کلمه کردیم دیدمکه آخر کلمه صحیح ساکن کردیم لیضرب شد.

مجهول امر بالام برچهارده صیغه می آید - اما تقدیم می‌کنند شش مخاطب را برشش غایبش ودو متکلم - آن شش که مخاطب را بود سه مذکر را بود وسه مؤنث را بود - آن سه که مذکر را بود:

لتضرب گو تا زده شوی تو مرد صیغه واحد مذکر مخاطب مجهول امر بالام.
لتضربا گوتا زده شوید شما دومرد صیغه تثنیهٔ مذکر مخاطب مجهول امر بالام.
لتضربو گو تا زده شوید شما همه مردان صیغه جمع مذکر مخاطبین مجهول امر بالام. ان سه که مؤنث را بود:
لتضربي گو تا زده شوی تو زن صیغه واحدهٔ مؤنث مخاطبه مجهول امر بالام.
لتضربا گو تا زده شوید شما دوزن صیغه تثنیه مؤنث مخاطبتین مجهول امر بالام.
لتضربن گو تا زده شوید شما همه زنان صیغه جمع مؤنث مخاطبات مجهول امر بالام.

ان شش که غایب را بود سه مذکر را بود سه مؤنث را بود: ان سه که مذکر را بود:

لیضرب گو تا زده شود وی مرد صیغهٔ واحد مذکر غایب مجهول امر بالام.
لیضربا گوتا زده شوند ایشان دومرد صیغه تثنیه مذکر غایبین مجهول امر بالام.

لیضربو کُو تا زده شوند ایشان همه مردان صیغه جمع مذکر غایبین مجهول امر بالام. وان سه که مؤنث را بود:

لتضرب کُو تا زده شود وی زن صیغه واحده مؤنث غایبه مجهول امر بالام.

لتضربا کُو تا زده شوند ایشان دو زن صیغه تثنیهٔ مؤنث غایبتین مجهول امر بالام.

لیضربن کُو تا زده شوند ایشان همه زنان صیغه جمع مؤنث غایبات مجهول امر بالام. ان دوکه حکایت نفس‌را بود:

لاضرب کُو تا زده شوم من مرد یا زن صیغه واحد متکلم مجهول امر بالام.

لنضرب زده شویم ماهمه مردان یاهمه‌زنان صیغه جمع متکلم مع الغیر مجهول امر بالام.

﴿ صرف مجهول امر بالام ﴾

لتضرب لتضربا لتضربو - لتضربی لتضربا لتضربن - لیضرب لیضربا لیضربو لتضرب لتضربا لیضربن لاضرب لنضرب.

﴿ فعل نهی معلوم ﴾

نهی را نیز چهارده مثال است شش مخاطب را بود وشش غایب را بود ودو حکایت نفس را بود. آن شش که مخاطب را بود: سه مذکررا بود وسه مؤنث را بود - آن سه که مذکررا بود:

لا تضرب مزن تو مرد صیغه واحد مذکر مخاطب معلوم فعل نهی.

لا تضربا مزنید شما دو مرد صیغهٔ تثنیهٔ مذکر مخاطبین معلوم فعل نهی.

لا تضربو مزنید شما همه مردان صیغهٔ جمع مذکر مخاطبین معلوم فعل نهی

وآن سه که مؤنث را بود:

لا تضربی مزن تو زن صیغهٔ واحدهٔ مؤنث مخاطبه معلوم فعل نهی.

لا تضربا مزنید شما دوزن صیغهٔ تثنیه مؤنث مخاطبتین معلوم فعل نهی.

لا تضربن مزنید شما همه زنان صیغهٔ جمع مؤنث مخاطبات معلوم فعل نهی.

وان شش که غایب را بود سه مذکررا بود وسه مؤنث را بود - آن سه که مذکررا بود:

لا یضرب مزند وی‌مرد صیغه واحد مذکر غایب معلوم فعل نهی.

لا یضربا مزنند ایشان دو مرد صیغه تثنیه مذکر غایبین معلوم فعل نهی.

لا یضربو مزنند ایشان همه مردان صیغه جمع مذکر غایبین معلوم فعل نهی
آن سه که مؤنث را بود:
لا تضرب مزند وی زن صیغه واحده مؤنث غایبه معلوم فعل نهی.
لا تضربا مزنند ایشان دو زن صیغه تثنیه مؤنث غایبتین معلوم فعل نهی.
ان دوکه حکایت نفس را بود:
لا اضرب مزنم من مرد یا زن صیغه واحد متکلم معلوم فعل نهی.
لا نضرب مزنیم ما همه مردان یا همه زنان صیغه جمع متکلم مع الغیر معلوم فعل نهی.

﴿ صرف معلوم فعل نهی ﴾

لا تضرب لا تضربا لا تظربو - لا تضربی لا تضربا لا تضربن - لا یضرب لا یضربا لا یضربو - لاتضرب لاتضربا لایضربن لا اضرب لا نضرب.

﴿ مجهول فعل نهی ﴾

مجهول فعل نهی‌را نیز چهارده مثال است: شش مخاطب‌را بود وشش غایب‌را بود - ودوحکایت نفس را بود - آن شش که مخاطب را بود - سه مذکررا بود سه مؤنث را بود - آن سه که مذکررا بود:

لا تضرب زده نشوی تومرد صیغه واحد مذکر مخاطب مجهول فعل نهی.
لا تضربا زده نشوید شما دومرد صیغه تثنیه مذکر مخاطبین مجهول فعل نهی.
لا تضربو زده نشوید شما همه مردان صیغه جمع مذکر مخاطبین مجهول فعل نهی. آن سه کر مؤنث را بود:
لا تضربی زده نشوی تو زن صیغه واحده مؤنث مخاطبه مجهول فعل نهی.
لا تضربا زده نشوید شما دوزن صیغه تثنیه مؤنث مخاطبتین مجهول فعل‌نهی.
لاتضربن زده نشوید شماهمه‌زنان صیغه جمع مؤنث مخاطبات مجهول فعل‌نهی.
وان شش که غایب را بود سه مذکررا بود وسه مؤنث را بود - آن سه که مذکررا بود:
لا یضرب زده نشود وی‌مرد صیغهٔ واحد مذکر غایب مجهول فعل نهی.
لا یضربا زده نشوند ایشان دومرد صیغه تثنیه مذکر غایبین مجهول فعل‌نهی.

لا یضربو زده نشوند ایشان همه مردان صیغه جمع مذکر غایبین مجهول فعل نهی • ان سه که مؤنث را بود:

لا تضرب زده نشود وی زن صیغه واحده مؤنث غایبه مجهول فعل نهی •

لا تضربا زده نشوند ایشان دوزن صیغه تثنیه مؤنث غایبتین مجهول فعل نهی •

لا یضربن زده نشوند ایشان همه زنان صیغهٔ جمع مؤنث غایبات مجهول فعل نهی • آن دو حکایت نفس را بود:

لا اضرب زده نشوم من مرد یا زن صیغه واحد متکلم مجهول فعل نهی

لا نضرب زده نشویم ما همه مردان یا همه زنان صیغه جمع متکلم مع الغیر •

صرف مجهول فعل نهی

لا تضرب لا تضربا لا تضربو - لا تضربی لا تضربا لا تضربن - لا یضرب لا یضربا لا یضربو - لا تضرب لا تضربا لا یضربن لا اضرب لا نضرب •

(اوشبو فعل نهی ننك مجهول یاصالولاری ولام الف ادخال قیلنولاری جحد نیکی شیکللی در متعلم ننك اوزندن صورالور) •

اسم زمان اسم مکان

اسم زمان واسم مکان از ثلاثی مجرد از باب یفعل واز مثال مطلقا بر وزن مفعل می آید بکسر عین همچون مضرب وموعد •

واز باب غیر یفعل وازناقص مطلقا بر وزن مفعل می آید بفتح عین همچون مقتل ومکنس ومقرض ومرمی - واز غیر ثلاثی مجرد مشترك می آید باسم مفعول همچون مکرم ومدخرج ومتدخرج • واسم زمان ومکان بر سه صیغه می آید:

مضرب یك جای زدن یا یك وقت زدن صیغه واحد اسم زمان اسم مکان •

مضربان دو جای زدن یا دو وقت زدن صیغه تثنیه اسم زمان واسم مکان •

مضارب همه جای زدن یا همه وقت زدن صیغه جمع اسم زمان واسم زمان •

مصدر میمی

مصدر میمی از ثلاثی مجرد بر وزن مفعل می آید همچون منصر ومعلم

ومضرب - واز غیر ثلاثی مجرد مشترك می آید باسم مفعول همچون مکرم ومدخرج ومتدخرج.

﴿ اسم آلت ﴾

اسم آلت ازثلاثی مجرد بر وزن مفعل ومفعال ومفعلة می آید همچون مسطر ومفتاح ومکنسة - واسم آلت بر سه صیغه می آید:

مضراب یك آلت زدن صیغه واحد اسم آلت.

مضرابان دو آلت زدن صیغه تثنیه اسم آلت.

مضاریب همه آلت زدن صیغه جمع اسم آلت.

﴿ اسم تفضیل ﴾

اسم تفضیل از برای مذکر بر وزن اَفعَلُ می آید واز برای مؤنث فُعلی می آید - واسم تفضیل برشش صیغه می آید سه مذکررا بود سه مؤنث را بود: آن سه که مذکررا بود:

اضرب یك مرد زننده تر صیغه واحد مذکر اسم تفضیل.

اضربان دو مرد زننده ترصیغه تثنیهٔ مذکر اسم تفضیل.

اضربون همه مردان زننده ترصیغه جمع مذکر اسم تفضیل آن سه که مؤنث را بود:

ضربی یك زن زننده ترصیغه واحده مؤنث اسم تفضیل

ضربیان دو زن زننده تر صیغه تثنیه مؤنث اسم تفضیل.

ضربیات همه زنان زننده تر صیغه جمع مؤنث اسم تفضیل.

(علم صرف)

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلم ان ابنية الافعال التى اعتبرها المحققون فى لسان العرب اثنى وعشرون بابا وهى اربعة مراتب.

﴿ المرتبة الاولى ﴾

الثلاثية المجردة وهى ستة ابواب - ففى كل باب يذكر اقسام السبعة كلها ان وجد.

﴿ الاول باب ضرب ﴾

١ - صحيح نحو ضرب ماضى - يضرب مضارع - ضرب مصدر - ضارب اسم فاعل - مضروب اسم مفعول - لم يضرب جحد - لا يضرب نفى - اضرب امر بى بالام - ليضرب امر بالام - لا تضرب نهى حاضر - مضرب اسم زمان اسم مكان - مضراب اسم آلة - اضرب اسم تفضيل.

٢ - مضاعف: نحو فر ماضى - يفر مضارع - فر مصدر - فار اسم فاعل - مفرور اسم مفعول - لم يفر جحد - لا يفر نفى - فر امر بى لام - ليفر امر بالام - لا تفر نهى حاضر - مفر اسم زمان اسم زمان - مفرار اسم آلت - افر اسم تفضيل.

٣ - مثال: نحو وثب ماضى - يثب مضارع - وثب مصدر - واثب اسم فاعل - موثوب اسم مفعول - لم يثب جحد - لا يثب نفى - ثب امر بى لام - ليثب امر بالام - لا تثب نهى حاضر - موثب اسم زمان اسم مكان - ميثاب اسم آلت - اوثب اسم تفضيل.

٤ - اجوف: نحو باع ماضى - يبيع مضارع - بيع مصدر - بايع اسم فاعل -

مبيع اسم مفعول - لم يبع جحد - لا يبيع نفى - بع امر بى‌لام - ليبع امر بالام - لا تبع نهى - مبيع اسم زمان اسم مكان - ميباع اسم آلت - ابيع اسم تفضيل.

ل - ناقص: رمى ماضى - يرمى مضارع - رمى مصدر - رام اسم فاعل - مرمى اسم مفعول - لم يرم جحد - لا يرمى نفى - ارم امر بى‌لام - ليرم امر بالام - لا ترم نهى حاضر - مرمى اسم زمان اسم مكان - مرمى اسم آلت - ارمى اسم تفضيل.

٦ - ملتوى: نحو وحى ماضى - يحى مضارع - وحى مصدر - واح اسم فاعل - موحى اسم مفعول - لم يح جحد - لا يحى نفى - ح امر بى‌لام - ليح امر بالام - لا تح نهى حاضر.

٧ لفيف: نحو روى ماضى - يروى مضارع - روى مصدر - راو اسم فاعل - مروى اسم مفعول - لم يرو جحد - لا يروى نفى - ارو امر بى بالام - ليرو امر بالام - لا ترو نهى حاضر - مروى اسم زمان اسم مكان - مروا اسم آلت - اروى اسم تفضيل.

﴿ الثانى باب نصر ﴾

ا - صحيح: نحو نصر ماضى - ينصر مضارع - نصر مصدر - ناصر اسم فاعل - منصور اسم مفعول - لم ينصر جحد - لا ينصر نفى - انصر امر بى‌لام - لينصر امر بالام - لا تنصر نهى حاضر - منصر اسم زمان اسم مكان - منصار اسم آلت - انصر اسم تفضيل.

٢ - مضاعف: نحو رد ماضى - يرد مضارع - رد مصدر - راد اسم فاعل مردود اسم مفعول - لم يرد جحد - لايرد نفى - رد امر بى‌لام - ليرد امر بام - لاترد نهى حاضر اسم زمان اسم مكان - مرداد اسم آلت - ارد اسم تفضيل.

٣ - مثال ومضاعف: ود ماضى - يود مضارع - ود مصدر - واد اسم فاعل - مودود اسم مفعول - لم يود جحد - لا يود نفى - ود امر بى‌لام - ليود امر بالام - لا تود نهى حاضر - مود اسم زمان اسم مكان - ميداد اسم آلت - اود اسم تفضيل.

٤ - اجوف: نحو دام ماضى - يدوم مضارع - دوم مصدر - دائم اسم فاعل - مدوم اسم مفعول - لم يدم جحد - لا يدوم نفى - دم امر بى‌لام - ليدم

امر بالام - لا تدم نهى حاضر - مدوم اسم زمان اسم مكان - ميدام اسم آلت - ادوم اسم تفضيل.

ل - ناقص: نحو دعى ماضى - يدعو مضارع - داع اسم فاعل - مدعو اسم مفعول - لم يدع جحد - لا يدعو نفى - دع امر بى‌لام - ليدع امر بالام - لا تدع نهى حاضر - مدعى اسم زمان اسم مكان - مدعى اسم آلت - ادعى اسم تفضيل.

﴿ الثالث باب منع ﴾

١ - صحيح: نحو منع ماضى - يمنع مضارع - منع مصدر مانع اسم فاعل - ممنوع اسم مفعول - لم يمنع جحد - لا يمنع نفى - امنع امر بى‌لام - ليمنع امر بالام - لا تمنع نهى حاضر - ممنع اسم زمان اسم مكان - ممناع اسم آلت - امنع اسم تفضيل.

٢ - مثال: نحو وضع ماضى - يضع مضارع - واضع اسم فاعل - موضوع اسم مفعول - لم يضع جحد - لا يضع نفى - ضع امر بى‌لام - ليضع امر بالام - لا تضع نهى حاضر - موضع اسم زمان اسم مكان - ميضاع اسم آلت - اضع اسم تفضيل.

٣ - ناقص: نحو رعى ماضى - يرعى مضارع - رعى مصدر - راع اسم فاعل - مرعى اسم مفعول - لم يرع جحد - لا يرعى نفى - ارع امر بى‌لام - ليرع امر بالام - لا ترع نهى حاضر - مرعى اسم زمان اسم مكان - مرعا اسم آلت - ارعى اسم تفضيل.

اعلم ان فتحة العين فى المضارع من مثال هذا الباب منقولة عن الكسرة - وانما نقلوها لما فيها من الكلفة.

﴿ الرابع باب حمد ﴾

١ - صحيح: نحو حمد ماضى - يحمد مضارع - حامد اسم فاعل - محمود اسم مفعول - لم يحمد جحد - لا يحمد نفى - احمد امر بى‌لام - ليحمد امر بالام - لا تحمد نهى حاضر - محمد اسم زمان اسم مكان - محماد اسم آلت - احمد اسم تفضيل.

٢ - مضاعف: نحو عض ماضى - يعض مضارع - عاض اسم فاعل - معضوض اسم مفعول - لم يعض جحد - لا يعض نفى - عض امر بى‌لام - ليعض

امر بالام - لا تعض نهى حاضر - معض اسم زمان اسم مكان - معاض اسم آلت - اغض اسم تفضيل .

٢ - مثال: نحو وضر ماضى - يوضر مضارع - واضر اسم فاعل موضور اسم مفعول - لم يوضر جحد - لا يوضر نفى - ايضر امر بى لام - ليوضر امر بالام - لا توضر نهى حاضر - موضر اسم زمان اسم مكان - ميضار اسم آلت اوضر اسم تفضيل .

٣ - ناقص: نحو خشى ماضى - يخشى مضارع - خاش اسم فاعل - مخشى اسم مفعول - لم يخش جحد - لايخشى نفى - اخش امر بى لام - ليخش امر بالام - لا تخش نهى حاضر - مخشى اسم زمان اسم مكان - مخشا اسم آلت - اخشى اسم تفضيل .

٤ - اجوف: نحو خاف ماضى - يخاف مضارع - خاف اسم فاعل - مخوف اسم مفعول - لم يخف جحد - لا يخاف نفى - خف امر بى لام ليخف امر بالام - لا تخاف نهى حاضر - مخاف اسم زمان اسم مكان ميخاف اسم آلت - اخاف اسم تفضيل .

٥ - لفيف: نحو قوى ماضى - يقوى مضارع - قوى صفة مشبه - لم يقو جحد - لا يقوى نفى - اقو امر بى لام - ليقو امر بالام - لا تقو نهى حاضر - مقوى اسم زمان اسم مكان - مقوا اسم آلت - اقوى اسم تفضيل .

٦ - ملثوى: نحو وجى ماضى - يوجى مضارع - واج اسم فاعل - موجى اسم مفعول - لم يوج جحد - لا يوجى نفى - ايج امر بى لام - ليوج امر بالام - لا توج نهى حاضر - موجى اسم زمان اسم مكان - ميجى اسم آلت - اوجى اسم تفضيل - واعلم ان ما سقط فيه الواو من المضارع من مثال هذا الباب نحو وسع يسع ووطئ يطئ فان فتحة العين منقولة عن الكسرة لحروف الحلق - واما ما ثبت فيه الواو من ذلك نحو وجل يوجل فالفتحة فيه اصلية فى عينهما .

﴿ الخامس باب نعم ﴾

١ صحيح: نحو نعم ماضى - ينعم مضارع - نعم مصدر - ناعم اسم فاعل -

منعوم اسم مفعول ـ لم ينعم جحد ـ لا ينعم نفی ـ انعم امر بی‌لام ـ لينعم امر بالام ـ لا تنعم نهی حاضر ـ منعم اسم زمان اسم مكان ـ منعام اسم آلت انعم اسم تفضيل:

۲ ـ مثال: نحو ورث ماضی ـ يرث مضارع ـ ارث مصدر ـ وارث اسم‌فاعل ـ موروث اسم مفعول لم يرث جحد ـ لا يرث نهی ـ ارث امر بی‌لام ـ ليرث امر بالام ـ لا ثرث نهی حاضر ـ مورث اسم زمان اسم مكان ـ ميراث اسم آلت ـ اورث اسم تفضيل.

۳ ملتوی: نحو ولی ماضی ـ بلی مضارع ـ ولی مصدر ـ وال اسم فاعل مولی اسم مفعول ـ لم يل جحد ـ لا يلی نفی ـ ل امر بی‌لام ـ ليل امر بالام لا تل نهی حاضر ـ مولی اسم زمان اسم مكان ـ ميلا اسم آلت ـ اولی اسم تفضيل.

﴿ السادس باب شرف ﴾

۱ ـ صحيح: نحو شرف ماضی ـ يشرف مضارع ـ شرف مصدر ـ شريف صفه مشبه ـ لم يشرف جحد ـ لا يشرف نفی ـ اشرف امر بی‌لام ـ ليشرف امر بالام ـ لا تشرف نهی حاضر ـ مشرف اسم زمان اسم مكان ـ مشراف اسم آلت ـ اشرف اسم تفضيل.

۲ ـ مضاعف: نحو حب ماضی ـ يحب مضارع ـ حبا مصدر ـ حبيب صيغه مشبه ـ لم يحب جحد ـ لا يحب نفی ـ حب امربی‌لام ـ ليحب امر بالام ـ لا تحب نهی حاضر ـ محب اسم زمان اسم مكان ـ محباب اسم‌آلت ـ احب اسم تفضيل.

۳ ـ مثال: نحو وقح ماضی ـ يوقح مضارع ـ وقحا مصدر ـ واقح اسم فاعل ـ موقوح اسم‌مفعول ـ لم يوقح جحد ـ لا يوقح نفی ـ اوقح امربی‌لام ـ ليوقح امر بالام ـ لا توقح نهی حاضر ـ موقح اسم زمان اسم مكان ـ ميقاح اسم آلت ـ اوقح اسم تفضيل.

۴ اجوف: نحو طال ماضی ـ يطول مضارع ـ طول مصدر ـ طويل صيغه مشبه ـ لم يطل جحد ـ لا يطول نفی ـ طل امر بی‌لام ـ ليطل امر بالام ـ

لاتطل نهى حاضر - مطل اسم زمان اسم مكان - مطوال اسم آلت - اطول اسم تفضيل - وهذا الباب لا يكون الا لازما.

﴿ المرتبة الثانية ﴾

الثلاثية المزيدة وهى اثنا عشر بابا - ففى كل باب يذكر اقسام سبعة ان وجد: وكل باب فى هذه المرتبة الثانية يسمى بمصادره مثلا:

﴿ الاوّل باب الافعال ﴾

١ - صحيح: نحو اكرم ماضى - يكرم مضارع - اكرام مصدر - مكرم اسم فاعل - مكرم اسم مفعول - لم يكرم جحد - لا يكرم نفى - اكرم امر بى لام - ليكرم امر بالام - لا تكرم نهى حاضر.

٢ - مضاعف: نحو احب ماضى - يحب مضارع - احباب مصدر - محب اسم فاعل - محاب اسم مفعول - لم يحب جحد - لا يحب نفى - احب امر بى لام - ليحب امر بالام - لا تحب نهى حاضر.

٣ - مثال: نحو اوجب ماضى - يوجب مضارع - ايجاب مصدر - موجب اسم فاعل - موجب اسم مفعول - لم يوجب جحد - لا يوجب نفى - اجب امر بى لام - ليجب امر بالام لا توجب نهى حاضر.

٤ - اجوف: نحو اقام ماضى - يقيم مضارع - اقام مصدر - مقيم اسم فاعل - مقام اسم مفعول - لم يقم جحد - لا يقيم نفى - اقم امر بى لام - ليقم امر بالام لا تقم نهى حاضر.

ل - ناقص: نحو اهدى ماضى - يهدى مضارع - اهداء مصدر - مهد اسم فاعل - مهدا اسم مفعول - لم يهد جحد - لا يهدى نفى - اهد امر بى لام - ليهد امر بالام - لا تهد نهى حاضر.

٦ لفيف: نحو اروى ماضى - يروى مضارع - ارواء مصدر - مرو اسم فاعل - مروا اسم مفعول - لم يرو جحد - لا يروى نفى - ارو امر بى لام - ليرو امر بالام - لا ترو نهى حاضر.

٧ ملتوى: نحو اوصى ماضى - يوصى مضارع - ايصاء مصدر - موص اسم فاعل - موصى اسم مفعول - لم يوص جحد - لا يوصى نفى - اوص امر بى لام - ليوص امر بالام - لا توص نهى حاضر.

واعلم ان اصل يفعل - يأفعل لان همزة افعل قطعية بدليل قولهم الرجل

اكرمنى - فكان من حقها ان لا تسقط بعد حرف المضارعة عنه الا انهم كرهوا ان يقولوا فى الحكاية: اُفْعُلُ فاسقطوها معها ثم لاخواتها.

﴿ الثانى باب تفعيل ﴾

١ - صحيح: نحو صرح ماضى - يصرح مضارع تصريح مصدر - مصرح اسم فاعل - مصرح اسم مفعول - لم يصرح جحد - لا يصرح نفى - صرح امر بى‌لام - ليصرح امر بالام - لا تصرح نهى حاضر.

٢ - مضاعف: نحو جدد ماضى - يجدد - مضارع تجديد مصدر - مجدد اسم فاعل - مجدد اسم مفعول - لم يجدد جحد - لا يجدد نفى - جدد امر بى‌لام - ليجدد امر بالام - لا تجدد نهى حاضر.

٣ - مثال: نحو وحد ماضى - يوحد مضارع توحيد مصدر - موحد اسم فاعل - موحد اسم مفعول - لم يوحد جحد - لا يوحد نفى وحد امر بى‌لام - ليوحد امر بالام - لا توحد نهى حاضر.

٤ - اجوف: نحو طيب ماضى - يطيب مضارع - تطويب مصدر - مطيب اسم فاعل - مطيب اسم مفعول - لم يطيب جحد - لا يطيب نفى - طيب امر بى‌لام - ليطيب امر بالام - لا تطيب نهى حاضر.

ل - ناقص: نحو ربى ماضى - يربى مضارع - تربية مصدر - مرب اسم فاعل - مربا اسم مفعول - لم يرب جحد - لا يربى نفى - رب امر بى‌لام - ليرب امر بالام - لا ترب نهى حاضر.

٦ لفيف: نحو سوى ماضى - يسوى مضارع - تسوية مصدر - مسوا اسم فاعل - مسوا اسم مفعول - لم يسو جحد - لا يسوى نهى - سو امر بى‌لام - ليسو امر بالام - لا تسو نهى حاضر.

٧ - ملتوى: نحو وفى ماضى - يوفى مضارع توفية مصدر - موف اسم فاعل - موفى اسم مفعول - لم يوف جحد - لا يوفى نفى - وف امر بى‌لام - ليوف امر بالام - لا توف نهى حاضر

واعلم ان الزايدة فيه هى العين الاولى عند بعضهم والثانية عند الاخرين - وكذا الخلاف فى الزايدة من كل مكرر.

﴿ الثالث باب مفاعلة ﴾

وكذلك يذكر فيه اقسام السبعة كلها ان وجدت.

١ ـ صحيح: نحو سافر ماضى ـ يسافر مضارع ـ مسافرة مصدر ـ مسافر اسم فاعل ـ مسافر اسم مفعول ـ لم يسافر جحد ـ لا يسافر نفى ـ سافر امر بى لام ـ ليسافر امر بالام ـ لا تسافر نهى حاضر .

٢ ـ مضاعف: نحو حاب ماضى ـ يحاب مضارع ـ محابة مصدر ـ لم يحاب جحد ـ لا يحاب نفى ـ حاب امر بى لام ـ ليحاب امر بالام ـ لا تحاب نهى حاضر .

٣ ـ مثال: نحو واظب ماضى ـ يواظب مضارع ـ مواظبة مصدر ـ مواظب اسم فاعل ـ مواظب اسم مفعول ـ لم يواظب جحد ـ لا يواظب نفى ـ واظب بى لام ـ ليواظب امر بالام ـ لا تواظب نهى حاضر .

٤ ـ اجوف: نحو طايب ماضى ـ يطايب مضارع ـ مطايبة مصدر ـ مطايب اسم فاعل ـ مطايب اسم مفعول ـ لم يطايب جحد ـ لا يطايب نفى ـ طايب امر بى لام ـ ليطايب امر بالام ـ لا تطايب نهى حاضر .

ل ـ ناقص: نحو حابى ماضى ـ يحابى مضارع ـ محاباة مصدر ـ محاب اسم فاعل ـ محابا اسم مفعول ـ لم يحاب جحد ـ لا يحابى نفى ـ حاب امر بى لام ليحاب امر بالام ـ لاتحاب نهى حاضر .

٦ ـ لفيف: نحو داوى ماضى ـ يداوى مضارع ـ مداواة مصدر ـ مداو اسم فاعل ـ مداو اسم مفعول ـ لم يداو جحد ـ لا يداوى نفى ـ داو امر بى لام ـ ليداو امر بالام ـ لا تداو نهى حاضر .

٧ ـ ملتوى: نحو والى ماضى ـ يوالى مضارع ـ موالاة مصدر ـ موال اسم فاعل ـ موالا اسم مفعول ـ لم يوال جحد ـ لا يوالى نفى ـ وال امر بى لام ـ ليوال امر بالام ـ لا توال نهى حاضر .

﴿ الرابع باب افتعال ﴾

١ ـ صحيح: نحو احتسب ماضى ـ يحتسب مضارع ـ احتساب مصدر ـ محتسب اسم فاعل ـ محتسب اسم مفعول ـ لم يحتسب جحد ـ لا يحتسب نفى ـ احتسب امر بى لام ـ ليحتسب امر بالام ـ لا تحتسب نهى حاضر .

٢ ـ مضاعف: نحو احتج ماضى ـ يحتج مضارع ـ احتجاج مصدر ـ محتج اسم فاعل ـ محتج اسم مفعول ـ لم يحتج جحد ـ لا يحتج نفى ـ احتج امر بى لام ـ ليحتج امر بالام ـ لا تحتج نهى حاضر .

٣ ـ مثال: نحو اتضح ماضى ـ يتضح مضارع ـ اتضاح مصدر ـ متضح اسم فاعل ـ متضح اسم مفعول ـ لم يتضح جحد ـ لا يتضح نفى ـ اتضح امر بى لام ـ ليتضح امر بالام ـ لا تتضح نهى حاضر .

٤ - اجوف: نحو اقتات ماضى - يقتات مضارع - اقتات مصدر - مقتات اسم فاعل - مقتات اسم مفعول - لم يقتت جحد - لا يقتات نفى - اقتت امر بى لام - ليقتت امر بالام - لا تقتت نهى حاضر .

ل - لفيف: احتوى ماضى - يحتوى مضارع - احتواء مصدر - محتو اسم فاعل - محتوا اسم مفعول - لم يحتو جحد - لا يحتوى نفى - احتو امر بى لام - ليحتو امر بالام - لا تحتو نهى حاضر .

٦ - نافض: نحو اختفى ماضى - يختفى مضارع - اختفاء مصدر - مختف اسم فاعل - مختفى اسم مفعول - لم يختف جحد - لا يختفى نفى - اختف امر بى لام - ليختف امر بالام - لا تختف نهى حاضر .

٧ - ملتوى: نحو اتقى ماضى - يتقى مضارع - متق اسم فاعل - متقى اسم مفعول - لم يتق جحد - لا يتقى نفى - اتق امر بى لام - ليتق امر بالام - لا تتق نهى حاضر .

واعلم انا لا نقول اصل يفتعل يأفتعل كما قلنا فى يفعل - لان همزة افتعل وصلية بدليل قولهم الرجل احتسب - فحقها ان تسقط بعد حرف المضارعة وكذا كل همزة بعد هذه .

﴿ الخامس باب انفعال ﴾

وكذلك يذكر فيه جميع اقسام السبعة بالترتيب .

١ - صحيح: نحو انسحب ماضى - ينسحب مضارع - انسحابا مصدر - منسحب اسم فاعل - منسحب اسم مفعول - لم ينسحب جحد - لا ينسحب نفى - انسحب امر بى لام - لينسحب امر بالام - لا تنسحب نهى حاضر .

٢ - مضاعف: نحو انقض ماضى - ينقض مضارع - انقضاض مصدر - منقض اسم فاعل - منقضا اسم مفعول - لم ينقض جحد - لا ينقض نفى - انقض امر بى لام - لينقض امر بالام - لا تنقض نهى حاضر .

٣ - اجوف: نحو انقاد ماضى - ينقاد مضارع - انقياد مصدر - منقاد اسم فاعل - منقاد اسم مفعول - لم ينقد جحد - لا ينقاد نفى - انقد امر بى لام - لينقد امر بالام - لا تنقد نهى حاضر .

٤ - ناقص: نحو انجلى ماضى - ينجلى مضارع - انجلاء مصدر - منجل اسم فاعل - منجلى اسم مفعول - لم ينجل جحد - لا ينجلى نفى - انجل امر بى لام - لينجل امر بالام - لا تنجل نهى حاضر .

ل - لفيف: نحو انزوى ماضى - ينزوى مضارع - انزواء مصدر - منزو اسم فاعل - منزوا اسم مفعول - لم ينزو جحد - لا ينزوى نفى - انزو امر بى لام - لينزو امر بالام - لا تنزوى نهى حاضر.

﴿ السادس باب افعلال ﴾

١ - صحيح: نحو احمر ماضى - يحمر مضارع - احمرار مصدر - محمر اسم فاعل - محمر اسم مفعول - لم يحمر جحد - لا يحمر نفى - احمر امر بى لام - ليحمر امر بالام - لا يحمر نهى حاضر.

٢ - اجوف: نحو ابيض ماضى - يبيض مضارع - ابيضاض مصدر - مبيض اسم فاعل - مبيض اسم مفعول - لم يبيض جحد - لا يبيض نفى - ابيض امر بى لام - ليبيض امر بالام - لا تبيض نهى حاضر.

٣ - ناقص: نحو ارعوى ماضى - يرعوى مضارع - ارعواء مصدر - مرعو اسم فاعل - مرعوا اسم مفعول - لم يرعو جحد - لا يرعوى نفى - ارعو امر بى لام - ليرعو امر بالام - لا ترعو نهى حاضر.

اصل ارعوى ارعوو - واصل يرعوى يرعوو - تركوا الادغام وقلبوا الواو الثانية الفا فى الماضى - وياء فى المضارع فحصلا على موازنة انزوى ينزوى.

﴿ السابع باب افعيلال ﴾

١ - صحيح: نحو احمار ماضى - يحمار مضارع - احميرار مصدر - محمار اسم فاعل - محمار اسم مفعول - لم يحمار جحد - لا يحمار نفى - احمار امر بى لام - ليحمار امر بالام - لا تحمار نهى حاضر.

٢ - اجوف: اسواد يسواد مضارع - اسويداد مصدر - مسود اسم فاعل - مسواد اسم مفعول - لم يسواد جحد - لا يسواد نفى - اسواد امر بى لام - ليسواد امر بالام - لا تسواد نهى حاضر.

وكذا ابياض ماضى - يبياض مضارع - ابيضاض مصدر - مبياض اسم فاعل - مبياض اسم مفعول - لم يبياض جحد - لا يبياض نفى - ابياض امر بى لام - ليبياض امر بالام - لا تبياض نهى حاضر. وهذه الابواب الثلثة لا يكون الا لازما.

﴿ الثامن باب تفعل ﴾

١ - صحيح: نحو تفصح ماضى - يتفصح مضارع - تفصح مصدر - متفصح اسم

فاعل - متفصح اسم مفعول - لم يتفصح جحد - لا يتفصح نفى - تفصح امر بى‌لام - لا تتفصح نهى حاضر.

٢ - مضاعف: نحو تجدد ماضى - يتجدد مضارع - تجدد مصدر - متجدد اسم فاعل - متجدد اسم مفعول - لم يتجدد جحد - لا يتجدد نفى - تجدد امر بى‌لام - ليتجدد امر بالام - لا تتجدد نهى حاضر.

٣ - مثال: تورد ماضى - يتورد مضارع - تورد مصدر - متورد اسم فاعل - متورد اسم مفعول - لم يتورد جحد - لا يتورد نفى - تورد امر بى‌لام - ليتورد امر بالام - لا تتورد نهى حاضر.

٤ - اجوف: نحو تصور ماضى - يتصور مضارع - تصور مصدر - متصور اسم فاعل - متصور اسم مفعول - لم يتصور جحد - لا يتصور نفى - تصور امر بى‌لام - ليتصور امر بالام - لا تتصور نهى حاضر.

ل - ناقص: نحو تقضى ماضى - يتقضى مضارع - تقضى مصدر - متقض اسم فاعل - متقضى اسم مفعول - لم يتقض جحد - لا يتقضى نفى - تقض امر بى‌لام - ليتقض امر بالام - لا تتقض نهى حاضر.

٦ - لفيف: نحو تروى ماضى - يتروى مضارع - تروى مصدر - متروٍ اسم فاعل متروى اسم مفعول لم يترو جحد - لا يتروى نفى - ترو امر بى‌لام - ليترو امر بالام - لا تترو نهى حاضر.

٧ - ملتوى: نحو توفى ماضى - يتوفى مضارع - توفى مصدر - متوف اسم فاعل - متوفى اسم مفعول - لم يتوف جحد - لا يتوفى نفى - توف امر بى‌لام - ليتوف امر بالام - لا تتوف نهى حاضر.

﴿ التاسع باب تفاعل ﴾

١ - صحيح: نحو تدارك ماضى - يتدارك مضارع - تدارك مصدر - متدارك اسم فاعل - متدارك اسم مفعول - لم يتدارك جحد - لا يتدارك نفى - تداراك امر بى‌لام - ليتدارك امر بالام - لا تتدارك نهى حاضر.

٢ - مضاعف: نحو تصام ماضى - يتصام مضارع - تصامم مصدر - متصام اسم فاعل - متصام اسم مفعول - لم يتصام جحد - لا يتصام نفى - تصام امر بى‌لام - ليتصام امر بالام - لا تتصام نهى حاضر.

٣ - مثال: نحو توارث ماضى - يتوارث مضارع - توارث مصدر - متوارث

اسم فاعل - متوارث اسم مفعول - لم يتوارث جحد - لا يتوارث نفى - توارث امر بى‌لام - ليتوارث امر بالام - لا تتوارث نهى حاضر •

٤ - اجوف: نحو تجاوب ماضى - يتجاوب مضارع - تجاوب مصدر - متجاوب اسم فاعل - متجاوب اسم مفعول - لم يتجاوب جحد - لا يتجاوب نفى - تجاوب امر بى‌لام - ليتجاوب امر بالام - لا تتجاوب نهى حاضر •

٥ - ناقص: نحو تصابى ماضى - يتصابى مضارع - تصابى مصدر - متصاب اسم فاعل - متصابى اسم مفعول - لم يتصاب جحد - لا يتصابى نفى - تصاب امر بى‌لام - ليتصاب امر بالام - لا تتصاب نهى حاضر •

٦ - لفيف: نحو تداوى ماضى - يتداوى مضارع - تداوى مصدر - متداو اسم فاعل - متداوا اسم مفعول - لم يتداو جحد - لا يتداوى نفى - تداو امر بى‌لام - ليتداو امر بالام - لا تتداو نهى حاضر •

٧ - ملتوى: توارى ماضى - يتوارى مضارع - توارى مصدر - متوار اسم فاعل - متوارى اسم مفعول - لم يتوار جحد - لا يتوارى نفى - توار امر بى‌لام - ليتوار امر بالام - لا تتوار نهى حاضر •

﴿ العاشر باب استفعال ﴾

١ - صحيح: نحو استنسخ ماضى - يستنسخ مضارع - استنساخ مصدر - مستنسخ اسم فاعل - مستنسخ اسم مفعول - لم يستنسخ جحد - لا يستنسخ نفى - استنسخ امر بى‌لام - ليستنسخ امر بالام - لا تستنسخ نهى حاضر •

٢ مضاعف: نحو استحب ماضى - يستحب مضارع - استحباب مصدر - مستحب اسم فاعل - مستحب اسم مفعول - لم يستحب جحد - لا يستحب نفى - استحب امر بى‌لام - ليستحب امر بالام - لا تستحب نهى حاضر •

٣ - مثال: نحو استوجب ماضى - يستوجب مضارع - استيجاب مصدر - مستوجب اسم فاعل - مستوجب اسم مفعول - لم يستوجب جحد - لا يستوجب نفى - استوجب امر بى‌لام - ليستوجب امر بالام - لا تستوجب نهى حاضر •

٤ - اجوف: نحو استجاب ماضى - يستجيب مضارع - استيجاب مصدر - مستجيب اسم فاعل - مستجاب اسم مفعول - لم يستجب جحد - لا يستجيب نفى - استجب امر بى‌لام - ليستجب امر بالام - لا تستجب نهى حاضر •

٥ - ناقص: نحو استهدى ماضى - يستهدى مضارع - استهداء مصدر - مستهد

اسم فاعل - مستهدا اسم مفعول - لم يستهد جحد - لا يستهدى نفى - استهد امر بى‌لام - ليستهد امر بالام - لا تستهد نهى حاضر •

٦ - لفيف: نحو استهوى ماضى - يستهوى مضارع - استهواء مصدر - مستهو اسم فاعل - مستهوا اسم مفعول - لم يستهو جحد - لا يستهوى نفى - استهو امر بى‌لام - ليستهو امر بالام - لا تستهو نهى حاضر •

٧ - ملتوى: نحو استوفى ماضى - يستوفى مضارع - استيفاء مصدر - مستوف اسم فاعل - مستوفا اسم مفعول - لم يستوف جحد - لا يستوفى نفى - استوف امر بى‌لام - ليستوف امر بالام - لا تستوف نهى حاضر •

﴿ حادى عشر باب افعيعال ﴾

١ - صحيح: نحو احدودب ماضى - يحدودب مضارع - احديداب مصدر - محدودب اسم فاعل - محدودب اسم مفعول - لم يحدودب جحد - لا يحدودب نفى - احدودب امر بى‌لام - ليحدودب امر بالام - لا تحدودب نهى حاضر •

٢ - ملتوى: نحو اعرورى ماضى - يعرورى مضارع - اعريراء مصدر - معرور اسم فاعل - معرورا اسم مفعول - لم يعرور جحد - لا يغرورى نفى - اعرور امر بى‌لام - ليعرور امر بالام - لا تعرور نهى حاضر •

﴿ ثانى عشر باب افعوال ﴾

١ - صحيح: نحو اجلوز ماضى - يجلوز مضارع - اجلواز مصدر - مجلوز اسم فاعل - مجلوز اسم مفعول - لم يجلوز جحد - لا يجلوز نفى - اجلوز امر بى‌لام - ليجلوز امر بالام - لا تجلوز نهى حاضر •

﴿ المرتبة الثالثة الرباعية المجردة ﴾

وهو باب واحد - وهو باب فعلال - نحو دخرج ماضى - يدخرج مضارع - دخراج مصدر - مدخرج اسم فاعل - مدخرج اسم مفعول - لم يدخرج جحد - لا يدخرج نفى - دخرج امر بى‌لام - ليدخرج امر بالام - لا تدخرج نهى حاضر •

٢ - مضاعف: نحو صرصر ماضى - يصرصر مضارع - صرصار مصدر - مصرصر اسم فاعل - مصرصر اسم مفعول - لم يصرصر جحد - لا يصرصر نفى - صرصر امر بى‌لام - ليصرصر امر بالام - لا تصرصر نهى حاضر •

٢ - مثال ومضاعف: نحو وسوس ماضى - يوسوس مضارع - وسواس مصدر - موسوس اسم فاعل - موسوس اسم مفعول - لم يوسوس جحد - لا يوسوس نفى - وسوس امر بى‌لام - ليوسوس امر بالام - لا توسوس نهى حاضر .

٣ - اجوف: نحو جورب ماضى - يجورب مضارع - جيراب مصدر - مجورب اسم فاعل - مجورب اسم مفعول - لم يجورب جحد - لا يجورب نفى - جورب امر بى‌لام - ليجورب امر بالام - لا تجورب نهى حاضر .

٤ - ناقص: نحو قلسى ماضى - يقلسى مضارع - قلساء مصدر - مقلس اسم فاعل - مقلسا اسم مفعول - لم يقلس جحد - لا يقلسى نفى - قلس امر بى‌لام - ليقلس امر بالام - لا تقلس نهى حاضر .

ل - ملنوى: نحو ضوضى ماضى - يضوضى مضارع - ضوضاة مصدر - مضوض اسم فاعل - مضوضا اسم مفعول - لم يضوض جحد - لا يضوض نفى - ضوض امر بى‌لام - ليضوض امر بالام - لا تضوض نهى حاضر .

﴿ المرتبة الرابعة الرباعية المزيدة ﴾

وهى ثلثة ابواب - لا يكون هذه الابواب الثلثة متعدية .

﴿ الاوّل باب تفعلل ﴾

١ - صحيح: نحو تدخرج ماضى - يتدخرج مضارع - تدخرجا مصدر - متدخرج اسم فاعل - متدخرج اسم مفعول - لم يتدخرج جحد - لا يتدخرج نفى - تدخرج امر بى‌لام - ليتدخرج امر بالام - لا تتدخرج نهى حاضر .

٢ - مضاعف: نحو تصلصل ماضى - يتصلصل مضارع - تصلصل مصدر - متصلصل اسم فاعل - متصلصل اسم مفعول - لم يتصلصل جحد - لا يتصلصل نفى - تصلصل امر بى‌لام - ليتصلصل امر بالام - لا تتصلصل نهى حاضر .

٣ - اجوف: نحو تجورب ماضى - يتجورب مضارع - تجورب مصدر - متجورب اسم فاعل - متجورب اسم مفعول - لم يتجورب جحد - لا يتجورب نفى - تجورب امر بى‌لام - ليتجورب امر بالام - لا تتجورب نهى حاضر .

٤ - ناقص: نحو تقلسى ماضى - يتقلسى مضارع - تقلسى مصدر - متقلس اسم فاعل - متقلسا اسم مفعول - لم يتقلس جحد - لا يتقلسى نفى - تقلس امر بى‌لام - ليتقلس امر بالام - لا تتقلس نهى حاضر .

﴿ الثانی باب افعلال ﴾

نحو ابرنشق ماضی - یبرنشق مضارع - ابرنشاق مصدر - مبرنشق اسم فاعل - مبرنشق اسم مفعول - لم یبرنشق جحد - لا یبرنشق نفی - ابرنشق امر بی‌لام - لیبرنشق امر بالام - لا تبرنشق نهی حاضر .

﴿ الثالث باب افْعِلَّال ﴾

نحو اقشعر ماضی - یقشعر مضارع - اقشعرار مصدر - مقشعر اسم فاعل - مقشعر اسم مفعول - لم یقشعر جحد - لا یقشعر نفی - اقشعر امر بی‌لام - لیقشعر امر بالام - لا تقشعر نهی حاضر .

(علم نحو)

بسم الله الرحمن الرحيم

الكلمة لفظ وضع لمعنى مفرد • وهى اما اسم اوفعل اوحرف
الاسم ما دل على معنى فى نفسه غير مقترن باحد الازمنة الثلثه مثل رجل •
الفعل ما دل على معنى فى نفسه مقترن باحد الازمنة الثلثه نحو ضرب •
الحرف مادل على معنى فى غيره مثل من فى قولك سرت من البصرة الى الكوفة •

﴿ الاسم ﴾

ثم الاسم على نوعين: معرب ومبنى •
الاسم المعرب هو المركب الذى لم يناسب مبنى الاصل مثل زيد فى قام زيد وحكمه ان يختلف آخره باختلاف العوامل •
والاسم المبنى هو الذى ناسب مبنى الاصل اووقع غير مركب كالمضمرات والموصولات واسماء الاشارة وكالاسماء المعدوده •

﴿ الاصل فى الاسم الاعراب ﴾

والاصل فى الاسم الاعراب لاعتوار المعانى المقتضية اياه عليه: وهى الفاعلية والمفعولية والاضافة: وهو ما اختلف آخره به ليدل على المعانى المعتورة عليه •

﴿ وانواع الاعراب ﴾

وانواعه رفع ونصب وجر فالرفع علم الفاعلية والنصب علم المفعولية والجر علم الاضافة •

﴿ الاسم المعرب ﴾

ثم الاسم المعرب على نوعين منصرف وغير منصرف.

وغير المنصرف ما فيه علتان من تسع - اوواحدة تقوم مقامهما: وهى: عدل ووصف وتأنيث ومعرفة: (مثل ثلث واحمر وطلحة وزينب) وعجمة ثم جمع ثم تركيب: (مثل ابراهيم ومساجد وبعلبك) والنون زايدة من قبلها الف: (مثل سكران) ووزن الفعل وهذا القول تقريب: (مثل حمد) وحكمه ان لا كسر ولا تنوين.

﴿ اعراب المفرد المنصرف ﴾

فاعراب المفرد المنصرف والجمع المكسر المنصرف بالضمة رفعا والفتحة نصبا والكسرة جرا.

﴿ اعراب غير المنصرف ﴾

واعراب غير المنصرف بالضمة رفعا والفتحة نصبا وجرا.

﴿ اعراب الاسماء الستة ﴾

واعراب الاسماء الستة المعتلة اعنى: ابوك واخوك وحموك وهنوك وفوك وذومال بالواو رفعا والالف نصبا والياء جرا مضافة الى غير يأ المتكلم.

﴿ اعراب المثنى ﴾

واعراب المثنى والملحق به بالالف رفعا والياء المفتوح ما قبلها نصبا وجرا.

﴿ اعراب جمع المذكر ﴾

واعراب جمع المذكر السالم والملحق به بالواو رفعا واليأ المكسور ما قبلها نصبا وجرا.

﴿ اعراب جمع المؤنث ﴾

واعراب جمع المؤنث السالم بالضمة رفعا والكسرة نصبا وجرا.

﴿ الاعراب على ثلثة انواع ﴾

ثم الاعراب اما لفظى اوتقديرى اومحلى.

فالاعراب اللفظى وهو الذى ظهر فى لفظ الاسم كاعراب زيد فى قام زيد.
والاعراب التقديرى هو الذى لم يظهر فيه للتعذر او الاستثقال لكن العقل يحكم بوجوده فيه لكونه معربا كاعراب موسى فى جائنى موسى وكاعراب قاضى فى جائنى القاضى ومررت بالقاضى
واعراب المحلى لم يظهر فيه ولم يحكم العقل بوجوده فيه لكونه مبنيا بل نسب الى محله مثل جائنى هؤلاء.

﴿ الظرف ﴾

ومنه اى ومن الاعراب المحلى الظرف وهو اسم موضوع للزمان اوالمكان كالحين والوقت والجهات الست وهو المسمى بالظرف الحقيقى.
الظرف يطلق على الجار المجرور مجازا. وهو على نوعين مستقر ولغو.
والظرف المستقر ما كان متعلقه مقدرا ومفهوما من نفسه نحو زيد امامك ـ وزيد فى الدار.
والظرف اللغو ما لم يكن كذلك نحو زيد حاصل امامك وزيد حاصل فى الدار ومررت بزيد.

بسم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ـ والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله وصحبه اجمعين .
وبعد فان العوامل فى النحو على ما الفه الشيخ الامام عبد القاهر بن عبد الرحمن الجرجانى رحمه الله تعالى مائة عامل .

﴿ مائة عامل ﴾

وهى تنقسم الى قسمين لفظية ومعنوية فاللفظية منها تنقسم الى قسمين سماعية وقياسية ـ فالسماعية منها احد وتسعون عاملا . والقياسية منها سبعة عوامل . والمعنوية منها عددان فالجملة مائة عامل . فالسماعية منها تتنوع على ثلثه عشر نوعا .

﴿ النوع الاوّل ﴾

حروف تجر الاسم الواحد فقط وهى سبعة عشر حرفا .

﴿ احدها الباء ﴾

ولها معان: الاوّل للالصاق نحو مررت بزيد اى التصق مرورى بموضع يقرب منه زيد .
والثانى للاستعانة: نحو كتبت بالقلم اى استعنت فى الكتابة بالقلم .
والثالث للمصاحبة: نحو خرج زيد بعشيرته اى بصحبة عشيرته .
والرابع للمقابلة: نحو بعت هذا بهذا اى قابلت هذا بهذا .
والخامس للتعدية: نحو ذهبت بزيد اى اذهبت زيدا .

والسادس للظرفية: نحو جلست بالمسجد اى جلست فى المسجد.
والسابع زايدة: نحو هل زيد بقائم اى هل زيد قائم. وكقوله تعالى وكفى بالله شهيدا.
والثامن للتفدية: نحو بابى وامى اى فداك ابى وامى.
والتاسع باء القسم نحو بالله لافعلن كذا.

﴿ والثانى من ولها معان ﴾

احدها لابتداء الغاية: نحو سرت من البصرة الى الكوفة يعنى ابتداء سيرى من البصرة الى الكوفة ويعرف بصحة وضع الابتداء فى موضعه.
والثانى لتبيين الجنس: كقوله تعالى فاجتنبوا الرجس من الاوثان اى الذى هو الاوثان. ويعرف بصحة وضع الذى مكانه.
والثالث للتبعيض: نحو شربت من الماء اى بعض الماء. ويعرف بصحة وضع البعض مكانه.
والرابع بمعنى فى: كقوله تعالى اذا نودى للصلوة من يوم الجمعة اى فى يوم الجمعة.
والخامس زائدة: نحو ما جانى من احد اى ما جائنى احد. ويعرف بانها لو اسقطت لم يخل المعنى المقصود.

﴿ والثالث الى ولها معنيان ﴾

احدهما لانتهاء الغاية: نحو سرت من البصرة الى الكوفة.
والثانى بمعنى مع: كقوله تعالى ولا تاكلوا اموالهم الى اموالكم اى مع اموالكم.

﴿ والرابع فى ولها معنيان ﴾

احدهما للظرفية - والظرفية حلول الشىء فى غيره حقيقة اومجازا: مثال الحقيقة نحو الماء فى الكوز. ومثال المجاز نحو النجات فى الصدق.
والثانى بمعنى على وهو قليل كقوله تعالى ولاصلبنكم فى جذوع النخل اى على جذوع النخل.

﴿ والخامس اللام ولها معان ﴾

احدها للتمليك: نحو المال لزيد.

والثانى للتخصيص: نحو الجلَ للفرس.
والثالث للتعليل: نحو ضربت زيدا للتاءُ ديب.
والرابع بمعنى عن اذا استعمل مع القول كقوله تعالى قال الذين كفروا للذين آمنوا اى عن الذين آمنوا.
والخامس زايدة كقوله تعالى ردف لكم اى ردفكم:
والسادس بمعنى بعد كقوله تعالى اقم الصلوة لدلوك الشمس اى بعد دلوك الشمس.
والسابع بمعنى الغير كقوله تعالى لا يجليها لوقتها اى غير وقتها.

﴿ والسادس رب ﴾

وهى للتقليل ولها صدر الكلام وتختص باسم نكرة موصوفة نحو رب رجل كريم لقيته.

﴿ والسابع على ﴾

وهى للاستعلاء: نحو زيد على السطح وعليه دين.

﴿ والثامن عن ﴾

وهى للبعد والمجاوزة: نحو رميت السهم عن القوس اى تجاوز سهمى عن القوس.
وايضه اذا قلت بلغنى عن زيد حديث فمعناه تجاوز عنه حديث.

﴿ والتاسع الكاف ولها معنيان ﴾

احدهما للتشبيه: نحو زيد كالاسد تشبيها مجازيا لشجاعته.
والثانى زايده: كقوله تعالى ليس كمثله شئ اى ليس مثله شئ

﴿ والعاشر مذ ﴾

وهى لابتداء الغاية فى الزمان الماضى: نحو ما رأيت زيدا مذ يوم الجمعة اى ابتداء عدم رؤيتى مذ يوم الجمعة.

﴿ والحادى عشر منذ ﴾

وهى كذلك لابتداء الغاية فى الزمان الماضى نحو ما رأيته منذ يوم الاحد اى ابتداء عدم رؤيتى منذ يوم الاحد.

﴿ والثانى عشر حتى لها معنيان ﴾

احدها لانتهاء الغاية: نحو اكلت السمكة حتى رأسها اى انتهاء اكلى الى رأسها.
والثانى بمعنى مع وهو كثير نحو جائنى الحجاج حتى المشات اى مع المشات.

﴿ والثالث عشر واو القسم ﴾

نحو والله لافعلن كذا.

﴿ والرابع عشر تاء القسم ﴾

نحو تالله لافعلن كذا.

﴿ والخامس عشر حاشا ﴾

وهى للاستثناء ومعنى الاستثناء هو اخراج الشئ عما دخل فيه الاوّل نحو ما جانى القوم حاشا زيد.

﴿ والسادس عشر خلا ﴾

وهى كذلك للاستثناء.

﴿ والسابع عشر عدا ﴾

وهى ايضه للاستثناء - فاعلم ان حاشا وخلا وعدا للاستثناء بمعنى واحد كما مر مثاله.

﴿ النوع الثانى من ثلثة عشر نوعا ﴾

حروف تنصب الاسم وترفع الخبر وهى ستة احرف.
الاوّل إن وهى للتحقيق نحو إن زيدا قائم.
والثانى أن وهى ايضه للتحقيق نحو بلغنى أن زيدا قائم.
والثالث كأن وهى للتشبيه نحو كان زيدا اسد تشبيها مجازيا.
والرابع لكن وهى للاستدراك: نحو جائنى عمرو ولكن زيدا حاضر. الاستدراك هو ان يتوسط بين الكلامين المتغايرين بالنفى والاثبات.
والخامس ليت للتمنى نحو ليت زيدا منطلق. ومعنى التمنى طلب حصول

الشئ سواء كان ممكنا اوممتنعا: فالممكن نحو ليت زيدا قائم - والممتنع ليت زيدا طائر.

والسادس لعل: للترجى نحو لعل زيدا قائم. الترجى يستعمل فى الممكن فقط كقوله تعالى لعل الله يحدث بعد ذلك امرا. وانما سميت هذه الحروف حروف المشبهة بالفعل لكونها على ثلثة احرف فصاعدا وفتح اواخرها - كما فتح آخر الفعل ووجود معنى الفعل فى كل واحدة منها كما ان الفعل يرفع وينصب فكذلك هى ترفع وتنصب لمشابهتها الفعل من هذه الوجوه.

﴿ النوع الثالث من ثلثة عشر نوعا ﴾

حرفان ترفعان الاسم وتنصبان الخبر ويسمى ما ولا المشبهتين بليس من حيث ان ما ولا للنفى وما لنفى الحال والدخول على المعارف والنكرات - وعلى المبتداء والخبر ودخول الباء خبرهما كما ان ليس كذلك.

الاوّل ما نحو ما زيد قائما.

والثانى لا نحو لا رجل حاضرا.

﴿ النوع الرابع من ثلثة عشر نوعا ﴾

حروف تنصب الاسم المفرد فقط وهى سبعة احرف.

احدها الواو بمعنى مع نحو استوى الماء والخشبة - والمفعول معه هو المذكور بعد الواو الكائنة بمعنى مع لمصاحبه معمول فعل.

والثانى الا للاستثناء نحو جائنى القوم الازيدا. ومعنى الاستثناء اخراج الشئ عما دخل فيه غيره فقد اخرجت زيدا من المجئ.

والثالث يا نحو يا رجلا ويا عبد الله ويا خيرا من زيد. وهى اختصت بان ينادى بها القريب والبعيد والمتوسط - دون اخواتها.

والرابع ايا نحو ايا رجلا. وهى وضعت للمنادى البعيد.

والخامس هيا نحو هيا رجلا. وهى كذلك وضعت للمنادى البعيد.

والسادس اى نحو اى رجلا - وهى وضعت للمنادى القريب وكذلك الهمزة.

والسابع الهمزة نحو ارجلا. وهذه الخمسة يعنى يا ايا هيا اى همزه للنداء ومعنى المنادى هو المطلوب اقباله بحرف نايب مناب ادعو لفظا نحو يا زيد - اوتقديرا نحو يوسف اعرض عن هذا.

﴿ النوع الخامس من ثلثة عشر نوعا ﴾

حروف تنصب الفعل المضارع وهى احرف اربعة.

الاوّل ان: نحو احب ان يقوم زيد.

والثانى لن لتأكيدا لنفى نحو لن يضرب زيد. ولناحر فان لتاكيدا لنفى نحو لا ولن ولكن لن ابلغ لتأكيد فى المستقبل وقال بعضهم لن نفيا ابديا وهم المعتزلة.

والثالث كى للتعليل: نحو جئتك كى تقوم معناه ما كان قبله سببا لما بعده نحو اسلمت كى ادخل الجنة: فيكون الاسلام سببا لدخول الجنة.

والرابع اذن للجواب والجزاء كقولك لمن قال انا آتيك - اذن اكرمك.

﴿ النوع السادس من ثلثة عشر نوعا ﴾

حروف تجزم الفعل المضارع وهى خمسة احرف:

الاوّل ان للشرط والجزاء نحو ان تكرمنى اكرمك.

والثانى لم نحو لم يضرب - ولم نقلت معنى المضارع ماضيا وتنفيه.

والثالث لما كذلك نحو لما يضرب.

والرابع لام الامر نحو ليضرب. الامر هو طلب الفعل.

والخامس لا للنهى نحو لا تضرب. والنهى طلب ترك الفعل.

﴿ النوع السابع من ثلثة عشر نوعا ﴾

اسماء تجزم الافعال بمعنى ان يعفى للشرط والجزاء وهى تسعة اسماء يقولون اسماء منقوصة.

احدها من نحو من يكرمنى اكرمه.

والثانى اى نحو ايهم يكرمنى اكرمه.

والثالث ما نحو ما تصنع اصنع.

والرابع متى للزمان نحو متى تخرج اخرج.

والخامس مهما نحو مهما تخرج اخرج.

والسادس اين للظرف المكان نحو اين تمر به امر به.

والسابع انى نحو انى تأكل اكل.

والثامن حيثما نحو حيثما تذهب اذهب •
والتاسع اذ ما نحو اذ ما تفعل افعل •

﴿ النوع الثامن من ١٣ نوعا ﴾

اسماء تنصب على التمييز الاسماء النكرات - وهى اربعة اسماء •
اوّلها عشرة اذا ركبت مع احد الى تسعة نحو احد عشر درهما - واثنى عشر درهما الى تسعة عشر درهما • وفى المفرد المذكر واحد - وفى المثنى المذكر اثنان - وفى المفرد المؤنث واحدة وفى المثنات اثنتان فهو جار على القياس المشهور • وما فوقها الى العشرة غير جار على القياس المشهور نحو ثلثة: باثبات التاء للمذكر الى العشرة كقوله تعالى سخرها عليهم سبع ليال وثمانية ايام • وتركيب المذكر احد عشر رجلا واثنى عشر رجلا على القياس المشهور • وتركيب المؤنث احدى عشرة امرأة واثنتى عشرة امرأة باثبات التاء جار على القياس المشهور • وثلثة عشر رجلا الى عشرين رجلا باثبات التاء للمذكر جار على غير القياس المشهور • ثلث عشرة امرأة واربع عشرة امرأة الى عشرين امرأة بحذف التاء فى المؤنث جار على غير القياس المشهور • وتمييز الثلثه الى العشرة مخفوض مجموع نحو ثلثه رجال وثلث نسوة • وتمييز احد عشر الى تسعة وتسعين منصوب مفرد نحو احد عشر رجلا - واثنا عشر رجلا وثلثة عشر رجلا • ومؤنثه احدى عشرة امرأة واثنتا عشرة امرأة وثلث عشرة امرأة الى تسع وتسعين امرأة • وتمييز مائة والف وتثنيتهما وجمعهما مخفوض مفرد نحو مائة رجل ومائتا رجل وثلثة مائة رجل - والف رجل والفا رجل - والالف رجل •
والثانى كم للاستفهام نحو كم درهما مالك •
والثالث كاى نحو كاى رجلا عندى
والرابع كذا نحو عندى كذا درهما •

﴿ النوع التاسع من ١٣ نوعا ﴾

كلمات تسمى اسماء الافعال بعضها ترفع وبعضها تنصب وهى تسع كلمات •
الناصبة منها ست كلمات:
اوّلها رويد نحو رويد زيدا اى امهله •
والثانى بله نحو بله زيدا اى دعه •

والثالث دونك نحو دونك زيدا اى خذ زيدا.
والرابع عليك نحو عليك زيدا اى الزم زيدا.
والخامس ها نحو ها زيدا اى خذ زيدا.
والسادس حيهل نحو حيهل الثريد اى ائت الثريد.
والرافعة منها ثلث كلمات:
اوّلها هيهات نحو هيهات زيد اى بعد زيد.
والثانى شتان نحو شتان زيد وعمر بمعنى افترقا.
والرابع سرعان نحو سرعان زيد اى سرع زيد.

﴿ النوع العاشر من ١٣ نوعا ﴾

الافعال الناقصة وهى التى ترفع الاسم وتنصب الخبر وهى ثلثه عشر فعلا.
وانما سميت الافعال الناقصة لانه لا يتم الكلام بالفاعل بل يحتاج الى الخبر المنصوب فلهذا سميت الافعال لناقصة.
الاوّل كان نحو كان زيد قائما. ولها معان:
١ - بمعنى الاستمرار كقوله تعالى وكان الله عليما حكيما.
٢ - بمعنى حدث اووجد ولا يحتاج الى خبر كقوله تعالى وان كان ذوعسرة الى ميسرة.
٣ - بمعنى الانتقال كقوله تعالى وكان من الكافرين بمعنى صار من الكافرين.
٤ - بمعنى الماضى نحو كان زيد غنيا.
ل - زايدة كقوله تعالى كيف نكلم من كان فى المهد صبيا.
والثانى صار نحو صار الماء هواء.
والثالث اصبح نحو اصبح زيد غنيا.
والرابع امسى نحو امسى زيد راكبا.
والخامس اضحى نحو اضحى زيد نائما.
والسادس ظل نحو ظل زيد فقيرا.
والسابع بات نحو بات زيد عروسا.
والثامن ما زال نحو ما زال الامير مسرورا.
والتاسع ما برح نحو ما برح زيد غنيا.

والعاشر ما فتى نحو ما فتى زيد قائما.
والحادى عشر ما انفك نحو ما انفك زيد قائما
والثانى عشر ما دام نحو ما دام زيد كريما.
والثالث عشر ليس نحو ليس زيد بخيلا.

﴿ النوع الثانى عشر من ١٣ نوعا ﴾

افعال تسمى افعال المقاربة وهى ترفع اسما واحدا وتنصب الخبر وخبرها الفعل المضارع فى تقدير منصوب وهى اربعة افعال:

احدها عسى نحو عسى زيد ان يخرج - وعسى ان يخرج زيد يعنى قارب زيد الخروج معناه الطمع.
والثانى كاد نحو كاد زيد ان يخرج.
والثالث كرب نحو كرب زيد ان يخرج.
والرابع اوشك نحو اوشك زيد ان يخرج.

﴿ النوع الثانى عشر من ١٣ نوعا ﴾

افعال المدح والذم وانها ترفع اسم الجنس المعرف بلام التعريف والمخصوص بالمدح والذم يذكر بعده وهى اربعة افعال.

الاوّل نعم نحو نعم الرجل زيد.
والثانى بئس نحو بئس الرجل عمرو.
والثالث حبذا وهو مثل نعم فى المدح والحكم نحو حبذا الرجل زيد وحبذا المرأة هند.
والرابع ساء وهو مثل بئس فى الذم والحكم نحو ساء الرجل عمرو وساء المرأة هند.

﴿ النوع الثالث عشر من ١٣ نوعا ﴾

افعال الشك واليقين وتسمى بافعال القلوب وهى سبعة:

الاوّل علمت
والثانى وجدت
والثالث رأيت
} وهذه الثلثة لليقين

والرابع ظننت
والخامس حسبت
والسادس خلت } وهذه الثلثة للشك

والسابع زعمت وهو متوسط بين الشك واليقين . وهذه السبعة كلها متعد الى مفعولين والثانى منهما عبارة عن الاوّل ويكون فيه ضمير عايد الى المفعول الاوّل نحو حسبت زيدا قائما - وظننت زيدا عالما - وعلمت زيدا فاضلا - ورايت زيدا راكبا - ووجدت عمروا قاعدا - وزعمت زيدا كريما . فالسماعية احد وتسعون عاملا كما ذكرناها فى الامثلة المذكورة .

﴿ والعوامل القياسية ﴾

والقياسية منها سبعة عوامل:
الاوّل الفعل على الاطلاق نحو ضرب زيد عمروا . وذهب زيد .
والثانى اسم الفاعل نحو زيد ضارب غلامه عمروا .
والثالث اسم المفعول - نحو زيد مضروب غلامه
والرابع الصفة المشبهة نحو مررت برجل حسن وجهه .
والخامس المصدر نحو اعجبنى ضرب زيد عمروا
والسادس المضاف وهو كل اسم اضيف الى اسم آخر نحو غلام زيد - وخاتم فضة .
والسابع الاسم التام نحو عندى راقود خلا .

﴿ والمعنوى منها عددان ﴾

الاوّل رافع المبتداء والخبر نحو زيد قائم .
والثانى رافع الفعل المضارع نحو يضرب زيد .
فالعامل فى الفعل المضارع هو وقوعه موقع الاسم .
والعامل فى المبتداء والخبر هو الابتداء وهو معنى لا يوجد فى الخارج فهذه مائة عامل - لايستغنى الصغير والكبير والوضيع والرفيع عن معرفتها واستعمالها .

(والله سبحانه اعلم بالصواب)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى جعل العربية مفتاح البيان. وصيرها آلة يحترز بها عن الخطاء فى اللسان. والصلوة والسلام على خير الانام محمد الفرقان. وعلى آله واصحابه رؤساء اهل الايمان.

﴿ مقدمه ﴾

قال المصنف الكلمه مفرد. اقول قبل الشروع فى المقصود لابد من تقديم مقدمه وهى هذه: اعلم ان طالب كل شئ ينبغى ان يتصور اوّلا ذلك الشئ بوجه ما لان المجهول من جميع الوجوه لا يمكن طلبه. وينبغى ايضا ان يتصور الغرض من مطلوبه لانه ان لم يتصوره يكون سعيه عبثا. فطالب النحو بتعلمه ينبغى ان يتصوره اوّلا ويتصور الغرض منه قبل تعلمه حتى يكون فى طلبه على بصيرة فنقول.

﴿ النحو فى اللغة ﴾

النحو فى اللغة القصد - وفى عرف النحات النحو علم باصول تعرف بها احوال اواخر الكلم اعرابا وبناء. والغرض منه معرفة الاعراب - والاعراب لا يوجد الا فيما يقع فى التركيب الاسنادى الذى لا يوجد الا فى الكلام - والكلام انما يتركب من كلمتين فلذلك جرت عادتهم فى ترتيب الكتب النحوية بتقديم الكلمة والكلام على سائر الاشياء.

﴿ اقسام الكلمة ﴾

وهى اما اسم كرجل واما فعل كضرب واما حرف كقد.

﴿ الكلام ﴾

الكلام مؤلف اما من اسمين اسند احدهما الى الاخر نحو زيد قائم. واما من اسم وفعل نحو ضرب زيد ويسمى جملة وكلاما.

﴿ الباب الاوّل الاسم ﴾

وهو القسم الاوّل من اقسام الكلمة الاسم هو ما صح الحديث عنه ودخله حرف الجر واضيف وعرف ونوّن. واصنافه خمسة عشر: اسم الجنس - المعرب - العلم - وتوابعه. المبنى - المثنى - المجموع - المعرفة - والنكرة - المذكر - والمؤنث - المصغر - المنسوب - اسماء العدد - الاسماء المتصلة بالافعال - الصف الاوّل.

﴿ اسم الجنس ﴾

اسم الجنس وهو على ضربين: اسم عين كرجل وراكب. واسم معنى كعلم ومفهوم:

﴿ العلم ﴾

العلم الغالب عليه ان ينقل عن اسم جنس كجعفر - وقد ينقل عن فعل كيزيد - وقد يرتجل كعطفان.

﴿ المعرب ﴾

المعرب وهو على ضربين: منصرف وهو ما يدخل فيه الرفع والنصب والجر والتنوين كزيد. وغير منصرف وهو الذى منع منه الجر والتنوين ويفتح فى موضع الجر نحو مررت باحمد الا اذا اضيف او عرف باللام فينجر نحو مررت باحمدكم. وبالاحمر.

﴿ الاعراب ﴾

الاعراب وهو اختلاف آخر الكلمة باختلاف العوامل. واختلاف الاخر اما بالحركات نحو جاءنى زيد ورايت زيدا ومررت بزيد. واما بالحروف

وذلك فى الأسماء الستة مضافة الى غير ياء المتكلم وهى ابوه واخوه وحموها وفوه وهنوه وذومال تقول جاءلى ابوه ورأيت اباه ومررت بابيه ـ وكذلك البواقى. وفى كلا مضافا الى مضمر نحوجاءنى كلاهما ورأيت كليهما ومررت بكليهما. وفى التثنية والجمع المصحح نحوجاءنى مسلمان ومسلمين ـ ورأيت مسلمين ومسلمين ومررت بمسلمين ومسلمين.

وما لا يظهر الاعراب فى لفظه قدر فى محله كعصا وسعدى والقاضى فى حالتى الرفع والجر.

﴿ اسباب منع الصرف ﴾

اسباب منع الصرف تسعة: العلمية والتانيث ووزن الفعل ـ والوصف والعدل والجمع والتركيب والعجمة والالف والنون المضارعتان لالفى التأنيث. متى اجتمع فى الاسم سببان منها اوتكرر واحد لم ينصرف الا ما كان على ثلثة احرف ساكن الوسط كنوح ولوط. فان فيه مذهبين الصرف لخفته وعدم الصرف لحصول السببين فيه. وكل علم لا ينصرف ينصرف عند التنكير فى الغالب.

﴿ المرفوعات ﴾

المرفوعات على ضربين: اصل وملحق به. فالاصل هو العامل وهو على نوعين مظهر كضرب زيد ومضمر كضربت وزيد ضرب. والملحق به خمسة اضرب:

الضرب الاوّل المبتداء وخبره. وحق المبتداء ان يكون معرفة ـ وقد يجئ نكرة نحو شر اهر ذاناب ـ وحق الخبر ان يكون نكرة وقد يجيئان معرفتين نحو الله الهنا ـ ومحمد نبينا.

﴿ الخبر على نوعين ﴾

والخبر على نوعين مفرد نحو زيد غلامك. وجملة وهى على اربعة اضرب: فعلية نحوزيد ذهب ابوه. واسمية نحو عمرو اخوه ذاهب. وشرطية نحو زيد ان تكرمه يكرمك. وظرفية نحو خالد امامك ـ وبشر من الكرام. ولا بد فى الجملة من ضمير يرجع الى المبتداء الا اذا كان معلوما نحوالبر الكر بستين درهما.

وقد يقدم الخبر على المبتداء نحو منطلق زيد. ويجوز حذف احدهما عند الدلالة كقوله تعالى فصبر جميل.

والضرب الثانى من الضروب الخمسة الاسم فى باب كان نحو كان زيد منطلقا.

والضرب الثالث الخبر فى باب ان نحو ان زيدا منطلق ولا تقول ان منطلق زيدا ولكن تقول ان فى الدار زيدا.

الضرب الرابع خبر لا التى لنفى الجنس نحو لا رجل افضل منك. وقد يحذف كقولهم لا بأس.

الضرب الخامس اسم ما ولا بمعنى ليس نحو ما زيد منطلقا. ولا رجل خيرا منك. ولا احد افضل منك.

﴿ المنصوبات ﴾

وكذلك المنصوبات على ضربين: اصل وملحق به. فالاصل هو المفعول: وهو على خمسة اضرب:

الضرب الاوّل المفعول المطلق وهو المصدر نحو ضربت ضربا وضربة وضربتين. وقعدت جلوسا.

الضرب الثانى المفعول به نحو ضربت زيدا. وينصب المفعول به بفعل مضمر كقولك للحاج مكة وللرامى القرطاس. ومنه المنادى.

﴿ المنادى ﴾

المنادى المضاف نحو يا عبد الله. والمضارع له نحو يا خيرا من زيد - والنكرة نحو يا راكبا. واما المفرد المعرفة فمضموم فى اللفظ ومنصوب فى المعنى نحو يا زيد ويا رجل. وفى الصفة المفردة الرفع والنصب نحو يا زيد الظريف والظريف. وفى المضافة النصب لا غير نحو يا زيد صاحب عمرو.

واذا وصف المنادى بابن نظر فيه فان وقع بين العلمين فتح المنادى كقولك يا زيد ابن عمرو - والا فالضم لازم نحو يا زيد ابن اخى ويا رجل ابن زيد. وليس فى يا ايها الرجل الا الرفع.

وقد يحذف حرف النداء من العلم المضموم والمضاف كقوله تعالى يوسف اعرض عن هذا - فاطر السموات والارض.

ومن خصايص المنادى الترخيم اذا كان علما غير مضاف وزايدا على ثلثة

احرف: نحو ياحار ويااسم ويا عثم ويا منص - يعنى ياحارث ويا اسماء ويا عثمان ويا منصور.

﴿ المفعول فيه ﴾

الضرب الثالث المفعول فيه وهو الظرفان: فظرف الزمان ينصب كله نحو اتيت اليوم وبكرة وذات ليلة. وظرف المكان لا ينصب منه الا المبهم نحو قمت امامك. ولا بد للمحدود من فى نحو صليت فى المسجد.

﴿ المفعول معه ﴾

الضرب الرابع المفعول معه نحو ما صنعت واباك. وما شأنك وزيدا. ولا بد له من فعل اومعناه.

﴿ المفعول له ﴾

الضرب الخامس المفعول له نحو ضربته تأديبا له. وكذلك كل ما كان علة للفعل نحو جئتك للثمن.

﴿ الملحقات بالمفعول ﴾

والملحق به على سبعة اضرب: الضرب الاوّل الحال وهى بيان هيئة الفاعل اوالمفعول به نحو ضربت زيدا قائما. وحقها التنكير - وحق ذى الحال التعريف فان تقدمت الحال عليه جاز تنكيره نحو جائنى راكبا رجل.

والثانى التميز وهو رفع الابهام عن الجملة فى قولك طاب زيد نفسا. اوعن المفرد فى قولك عندى راقود خلا ومنوان سمنا وعشرون درهما وملؤه عسلا.

والثالث المستثنى بالا بعد كلام موجب نحو جائنى القوم الا زيدا - اوبعد كلام غيرموجب نحو ما جائنى احد الا زيدا - وان كان الفصيح هو البدل. والمستثنى المقدم نحو ما جائنى الا زيدا احد. والمستثنى المنقطع نحو ما جائنى احد الا حمارا. وحكم غير كحكم الاسم الواقع بعد الا تقول ما جائنى القوم غير زيد - ما جائنى احد غير زيد.

والرابع الخبر فى باب كان - نحو كان زيد منطلقا.

والخامس الاسم فى باب ان نحو ان زيدا قائم.

والخادس اسم لا لنفى الجنس اذا كان مضافا نحو لا غلام رجل عندك. اومضارعا له نحو لا خيرا منك عندنا. واما المفرد فمفتوح. نحو لا غلام لك.

والسابع خبر ما ولا بمعنى ليس وهى اللغة الحجازية. والتميمية رفعها على الابتداء. واذا تقدم الخبر او انتقض النفى بالا فالرفع لازم نحو ما منطلق زيد وما زيد الا منطلق.

﴿ المجرورات ﴾

المجرورات على ضربين: مجرور بالاضافة ومجرور بحرف الجر كقولك غلام زيد - وسرت من البصرة الى الكوفة.

﴿ الاضافة ﴾

والاضافة على قسمين معنوية وهى التى بمعنى اللام او بمعنى من كقولك غلام زيد وخاتم فضة. ولفظية وهى اضافة اسم الفاعل الى مفعوله نحو ضارب زيد والصفة المشبهة الى فاعلها كقولك حسن الوجه. ولا بد فى الاضافة المعنوية من تجريد المضاف عن التعريف. وتقول فى اللفظية الضاربا زيد - والضاربو زيد - والضارب الرجل ولا يجوز الضارب زيد. والمعنوية تعرف كل مضاف الى المعرفة يعنى الاضافة المعنوية تجعل كل مضاف الى المعرفة معرفة الا نحو غير وشبه ومثل - تقول مررت برجل غيرك وشبهك ومثلك. لان هذه الاسماء لا تصير معرفة بالاضافة الى المعرفة.
وقد يحذف المضاف ويقام المضاف اليه مقامه كما فى قوله تعالى واسئل القرية.

﴿ التوابع ﴾

والتوابع خمسة اى توابع المعرب وهى خمسة اقسام: الاوّل التاكيد نحو جاءنى زيد نفسه - والرجلان كلاهما - والقوم كلهم اجمعون ولا تؤكد النكرات بها. والتأكيد على ظربين لفظى ومعنوى - فالتأكيد اللفظى تكرير اللفظ الاوّل به او بمرادفه ويجرى ذلك فى الاسم نحو جاءنى زيد زيد - وفى الفعل نحو ضرب ضرب زيد - وفى الحرف نحو ان زيدا قائم. وفى الجملة نحو قام زيد قام زيد. وفى الضمير نحو ما ضربنى الا انت انت. والمعنوى انما يكون بالفاظ محصوصة وهى النفس والعين وكلا وكلتا واجمع وابتع واكتع وابصع وكل.
والثانى من التوابع الصفة نحو جاءنى رجل ضارب ومضروب وكريم وهاشمى وعدل وذومال. وتوصف النكرات بالجمل نحو مررت برجل حسن وجهه - وزايت رجلا اعجبنى كرمه. والصفة توافق الموصوف فى اعرابه وافراده

وتثنيته وجمعه وتعريفه وتنكيره - وتذكيره - وتأنيثه . ويوصف الشئ بفعل ما هو من سببه نحو مررت برجل منيع جاره ورحب فناؤه ومؤدب خدامه .

والثالث من التوابع البدل وهو على اربعة اضرب: بدل الكل من الكل نحو رأيت زيدا اخاك . وبدل البعض من الكل نحو ضربت زيدا رأسه . وبدل الاشتمال نحو سلب زيد ثوبه . وبدل الغلط نحو مررت برجل حماره . وتبدل النكرة من المعرفة وعلى العكس كقوله تعالى لنسفعا بالناصية ناصية كاذبة . ويشترط فى النكرة المبدلة من المعرفة ان تكون موصوفة .

والرابع من التوابع عطف البيان وهو ان تتبع المذكور باشهر اسمه نحو جاءنى اخوك زيد وابو عبد الله زيد .

والخامس من التوابع العطف بالحروف نحو جاءنى زيد وعمرو . وحروف العطف تذكر فى باب الحرف .

﴿ المبنيات ﴾

المبنى وهو الذى سكون آخره وحركته لا بعامل نحو كم واين وحيث - وامس وهؤلاء - وسكون آخر المبنى يسمى وقفا - وحركاته فتحا وضما وكسرا - وسبب بنائه مناسبته غير المتمكن يعنى الحرف والماضى والامر .

﴿ فمنها المضمرات ﴾

فمن المبنى المضمرات وهى على ضربين: متصل نحو اخوك - وضربك ومربك . وداره وثوبه وثوبى وضربا وضربوا وضربنا وضربن . وكذلك المستكن فى زيد ضرب وافعل ونفعل ويفعل . ومنفصل نحو هو وهو وانا وانت ونحن واياك واياه .

﴿ ومنها اسماء الاشارة ﴾

ومن المبنى اسماء الاشارة نحو ذا وتا وتى وته وذى وذهى وذه وذان وذين وتان وتين . ويلحق باوايل اسماء الاشارة حروف التنبيه نحو هذا وهاتا وهاتى وهاته وهذه وهؤلاء . ويتصل باواخرها كاف الخطاب نحو ذاك وذينك وتاك وتينك واولئك .

﴿ ومنها الموصولات ﴾

ومن المبنى الموصولات نحو الذى والتى واللذان والذين - واللتان

واللتين بالالف والياء والذين واللاتى واللات واللائى واللاء واللاي واللاى واللواتى وما ومن واى واية (وما ومن بمعنى الذى) والموصول ما لابد له من جملة تقع صلة له نحو جاءنى الذى ابوه منطلق - اوذهب اخوه اومن عرفته اوما طلبته.

ومنها اسماء الافعال

ومن المبنى الاسماء الافعال كرويد زيدا وهلم شهداءكم - وحيهل الزيد وهيهات ذاك وشتان بينهما واف وصه ومه ودونك وعليك.

ومنها الظروف

ومن المبنى بعض الظروف نحو اذ واذا ومتى وايان وقبل وبعد. فاذ وهو للماضى وتقع بعدها الجملتان نحو اجلس اذ زيد جلس. واذا وهى للمستقبل ولا تقع بعدها الا الجملة الفعلية كقوله تعالى والليل اذا يغشى. ومتى وهى اما للاستفهام نحو متى القتال - اوللشرط نحو متى تأتنى اكرمك. وايان وهى للاستفهام نحو ايان يوم الدين. وقبل وبعد نحو قوله تعالى لله الامر من قبل ومن بعد - والجهات الست كلها مبنية اما لا مطلقا نحو قبل بعد فوق تحت يمين يسار - وما فى معناها نحو قدام وخلف ووراء وامام واعلى واسفل.

ومنها المركبات

ومن المبنى المركبات نحو عندى خمسة عشر وآتيك صباحا ومساء. وهو جارى بيت بيت. ووقعو فى حيص بيص: فاصلها خمسة وعشر - كل صباح ومساء - بيت الى بيت اى ملاصقا.

ومنها الكنايات

ومن المبنى الكنايات نحو كم مالك - وعندى كذا درهما - وكان من الامر كيت كيت. وذيت ذيت. الكنايات وهى ههنا الفاظ مبهمة يعبر بها الاشياء المفسرة:

المثنات

المثنى ما لحقت آخره الف وياء مفتوح ما قبلها ونون مكسورة عوضا عن الحركة

والتنوين -

والتنوين - نحو رجلان ورجلين وغلامان. ويسقط النون عند الاضافة نحو غلاما زيد - وكذلك يسقط الالف اذا لاقاها ساكن نحو علام (علاما) الحسن - وثوب (ثوبا) ابنك.

وما فى آخره الف مقصورة ان كان ثلاثيا رد الى اصله عند التثنية نحو عصوان ورميان - وليس فيما يجاوز الثلاثى الا الياء نحو اعشيان حبليان ومصطفيان. وان كان آخر الممدود الف التأنيث كحمراء قلت حمر اوان - وتقول فى كساء وحرباء - كسا آن حربا آن.

﴿ الجموع ﴾

والمجموع على ضربين مصحح وهو ما لحقت اخره واومضموم ما قبلها اوياء مكسور ما قبلها لمعنى الجمع ونون مفتوحة عوضا عن الحركة والتنوين فى المذكر كمسلمون ومسلمين - ويختص ذلك بمن يعلم - يعنى يختص جمع المذكر السالم بذوى العلم فلا يقال هندون ولا رجلون.

اولحقت اخره الف وتاء فى المؤنث وتكون مضمومة فى الرفع ومكسورة فى النصب والجر كمسلمات وهندات.

ومكسر وهو ما يتكسر فيه بناء الواحد كرجال وافراس ويعم ذوى العلم وغيرهم.

والمذكر والمؤنث من المصحح يسوى فيهما بين لفظى الجر والنصب تقول رأيت المسلمين والمسلمات ومررت بالمسلمين والمسلمات - والجمع المصحح مذكره ومؤنثه للقلة وما كان من المكسر على افعل وافعال وفعله وافعلة فهو جمع قلة وما عدا ذلك فهو جمع كثرة - وبيان ذلك الجمع اما جمع قلة اوجمع كثرة وجمع القلة ما يطلق على العشرة فما دونها من غير قرينة. ويطلق على ما فوق العشرة مع القرينة وجمع الكثرة بخلاف ذلك.

وما جمع بالالف والتاء من فعلة صحيحة العين فالاسم منه متحرك العين نحو تمرات. والصفة مبقات العين على سكونها نحو ضحكات - واما معتلها فعلى السكون كبيضات وجوزات - وفواعل يجمع عليه فاعل اذا كان اسما نحو كواهل. اوصفة اذا كانت بمعنى فاعلة نحو حوائض وطوالق. وفاعلة اسما اوصفة نحو كواثب وضوارب - وقد شذ نحو فوارس.

﴿ جمع الجمع ﴾

ويجمع الجمع نحو اكالب واساور واناعيم ورجالات وجمالات. اى قد يجمع

الجمع للمبالغة فى التكثير فان الكلب يجمع اكلب والاكلب فى اكالب. واساور فى اسورة جمع سوار - واناعيم فى انعام جمع نعم. رجالات - رجال - رجل. جمالات - جمال - جمل.

﴿ المعرفة والنكرة ﴾

المعرفة ما دل على شئ بعينه - وهى على خمسة اضرب: العلم - المضمر - المبهم - المعرف باللام - والمضاف الى احدها اضافة حقيقية. والنكرة ما شاع فى امة نحو جائنى رجل وركبت فرسا.

﴿ المذكر والمؤنث ﴾

المذكر ما ليس فيه تاء التأنيث ولا الفيه اى المقصورة والممدودة. والمؤنث ما فيه احدهما كغرفة وحبلى وحمراء.

والتأنيث على ضربين: حقيقى كتأنيث المرأة والحبلى والناقة. وغير حقيقى كتأنيث الظلمة والبشرى.

والمؤنث الحقيقى اقوى ولذلك امتنع جاء هند وجاز طلع الشمس فان فصل جاز نحو جاء اليوم هند - وحسن طلع اليوم الشمس - هذا اذا اسند الفعل الى ظاهر الاسم - اما اذا اسند الى ضميره فيتعين الحاق العلامة نحو الشمس طلعت - وتاء التأنيث قد تكون مقدرة فى بعض الاسماء المؤنثة نحو ارض ونعل بدليل تصغيرهما على اريضة ونعيلة.

﴿ مما يستوى فيه ﴾

ومما يستوى فيه المذكر والمؤنث فعول وفعيل بمعنى مفعول كحلوب وبغى وقتيل وجريح - فيقال رجل قتيل وامرأة قتيل.

﴿ تأنيث الجموع ﴾

وتأنيث الجموع غير حقيقى - ولذلك قيل فعل الرجال وجاء المسلمات ومضى الايام. لان النحويين اصطلحوا على ان كل جمع مؤنث.

وتقول فى الضمير الرجال فعلوا وفعلت والمسلمات جئن وجأت والايام مضين ومضت - ان الضمير اذا كان لجمع المذكر العاقل يجوز ان يؤتى به جمعا مذكرا على الاصل نحو الرجال فعلوا اومفردا مؤنثا لكونه فى معنى الجماعة نحو الرجال فعلت.

ونحو النحل والتمر مما يفرق بينه وبين واحده بالتاء يذكر ويؤنث. لان اسماء الاجناس اذا اطلقت واريد بها الجنس فلاتدخلها التاء واذا اطلقت واريد بها واحد من ذلك الجنس فتدخلها التاء فان النخل والتمر انما يقال للجنس والنخلة والتمرة للواحد منه.

﴿ المصغر ﴾

المصغر وهو اسم ضم اوّله وفتح ثانيه ولحقت ياء قبل ثالثه نحو فليس دريهم دنينير - فى فلس ودرهم ودينار وتقول فى ميزان وباب وناب وعصا: مويزين بويب نييب وعصية. وفى عدة وعيد. وفى يد يدية وفى سه ستيهة يرجع الى الاصل.

وتاء التانيث المقدرة فى الثلاثى تثبت فى التصغير الا ما شذ من نحو عريب وعريس - ولا تثبت فى الرباعى كقولك يضرب الا ما شذ من نحو قديديمة ووريئة.

وجمع القلة يحقر على بنائه نحو اكيلب واجيهل - وجمع الكثرة يرد الى واحده ثم يصغر ثم يجمع جمع السلامة نحو شويعرون ومسيجدات فى شعراء ومساجد اوالى جمع القلة ان وجد نحو غليمة فى غلمان وان شئت غليمون.

﴿ تحقير الترخيم ﴾

وتحقير الترخيم ان يحذف زوايد الاسم ثم يصغر نحو زهير وحريث فى ازهر وحارث - زهير فى ازهر بحذف الهمزة وحريث فى حارث بحذف الالف - وتقول فى ذا وتا ذيا وتيا - وفى الذى والتى اللذيا واللتيا.

﴿ المنسوب ﴾

المنسوب وهو الملحق باخره ياء مشددة للنسبة اليه. وحقه ان يحذف منه تاء التأنيث ونون التثنية والجمع كبصرى وقنسرى. وفى نحو حنيفة حنفى وفى نحو غنية ضرية واميه غنوى ضروى واموى. وفيما آخره الف ثالثة اورابعة منقلبة عن الواو كعصا واعشى عصوى واعشوى. وفى الزايدة الرابعة القلب والحذف كحبلوى وحبلى فى حبلى. وفى الخامسة الحذف لا غير كحبارى فى حبارى. وفيما فى آخره ياء ثالثة كعم عموى وفى الرابعة كقاض قاضوى وقاضى - والحذف. وفى المنصرف من الممدود كسائى وحربائى - وفى غير المنصرف حمراوى وزكرياوى.

واذا نسب شيء الى الجمع رد الى واحده كفرضى وصحفى. الفرضى الماهر فى الفرايض - والصحفى كثير النظر فى الصحف المنسوبان الى الفرايض والصحايف.

﴿ اسماء العدد ﴾

اسماء العدد - تقول ثلثة الى العشرة فى المذكر وفى المؤنث ثلث الى عشر - وانما لم يذكر واحدا واثنين لانهما لا يستعملان الا على القياس - ففى المذكر واحد واثنان - وفى المؤنث تقول واحدة واثنتان.

والمميز مجرور ومنصوب فالمجرور مفرد وهو مميز المائة والالف. ومجموع وهو مميز الثلثة الى العشرة نحو مائة درهم والف دينار وثلثة اثواب وعشرة غلمة.

المنصوب مميز احد عشر الى تسعة وتسعين ولا يكون ذلك الا مفردا ومميز العشرة فما دونها حقه ان كان جمع قلة نحو عشرة افلس الا اذا اعوز نحو ثلثة شسوع.

وتقول فى تأنيث الاعداد المركبه احدى عشرة واثنتا عشرة وثلث عشرة الى تسع عشرة يؤنث الاوّل. وتسكن الشين من عشرة اوتكسرها.

﴿ الاسماء المتصله بالافعال ﴾

الاسماء المتصلة بالافعال وهو آخر اصناف الاسم - فالمصدر هو الاسم الذى يشتق منه الفعل ويعمل عمل فعله نحو عجبت من ضرب زيد عمروا ومن ضرب عمروا زيد - ويضاف الى الفاعل فيبقى المفعول منصوبا نحو عجبت من ضرب زيد عمروا - اوالى المفعول فيبقى الفاعل مرفوعا نحو عجبت من ضرب عمروا زيد - ولايتقدم عليه معموله فلايقال زيدا ضربك خير له.

﴿ اسم فاعل ﴾

واسم الفاعل يعمل عمل يفعل من فعله اذا كان بمعنى الحال اوالاستقبال نحو زيد ضارب غلامه عمروا اليوم اوغدا ولوقلت امس لم يجز الا اذا اريد به حكاية الحال الماضية.

﴿ اسم المفعول ﴾

وكذلك اسم المفعول يعمل عمل يفعل من فعله نحو زيد مضروب غلامه - اى يعمل المضارع المبنى للمفعول - المشتق من مصدره.

﴿ الصفة المشبهة ﴾

والصفة المشبهة نحو كريم وحسن عملها كعمل فعلها نحو زيد كريم حسبه وحسن وجهه - وهى تشتق من الفعل اللازم لمن قام به الفعل على معنى الثبوت.

﴿ اسم التفضيل ﴾

افعل التفضيل لا يعمل فى الظاهر فلا يقال مررت برجل افضل منه ابوه - ويلزمه التنكير مع من فاذا فارقته فالتعريف باللام اوالاضافة نحو زيد الافضل وزيد افضل الرجال. وما دام منكرا استوى فيه الذكور والاناث والمفرد والاثنان والجمع. فاذا عرف باللام انث وثنى وجمع - واذا اضيف ساع فيه الامران.

﴿ باب الفعل ﴾

وهو الثانى من اقسام الكلمة. الفعل وهو ما يدخله قد وحروف الاستقبال والجوازم واتصل به الضمير المرفوع وتاء التانيث الساكنة نحو قد ضرب وسيضرب وسوف يضرب ولم يضرب وضربت. واصنافه الماضى والمضارع والامر والمتعدى وغير المتعدى والمبنى للمفعول والافعال الناقصة والمقاربة وفعلا المدح والذم وفعلا التعجب.

﴿ الماضى ﴾

الماضى وهو الذى يدل على حدث فى زمان قبل زمانك نحو ضرب - وهو مبنى على الفتح الا اذا اعترض عليه ما يوجب سكونه اوضمه كضربت وضربوا.

﴿ المضارع ﴾

والمضارع ما اعتقب فى صدره احدى الزوايد الاربع نحو يفعل وتفعل وافعل ونفعل - ويشترك فى المضارع الحاضر والمستقبل الا اذا دخله اللام اوسوف - ويعرب بالرفع والنصب والجزم - وارتفاعه بمعنى وهو وقوعه موقع الاسم نحو زيد يضرب - وانتصابه باربعة احرف نحو ان يخرج ولن يضرب وكى يكرم واذن يذهب - وينصب باضمار ان بعد خمسة احرف حتى واللام واوبمعنى الى وواو الجمع والفاء فى جواب الاشياء الستة: الامر والنهى والنفى والاستفهام والتمنى والعرض نحو سرت حتى ادخلها - وجئتك لتكرمنى - ولالزمنك -

اوتعطينى حقى - ولا تأكل السمك وتشرب اللبن - واتينى فاكرمك - ولا تعضوا فيحل عليكم غضبى. وما تأتينا فتحدثنا. وهل اسئلك فتجيبنى. وليتنى عندك فافوز - ولا تنزل بنا فتصب خيرا.

وانجزامه لخمسة اخرف نحو لم يخرج ولما يحضر وليضرب ولاتفعل وان تكرمنى اكرمك - وبتسعة اسماء متضمنة بمعنى ان وهى من وما واى واين وانى ومتى وحيثما واذما ومهما. نحو من يكرمنى اكرمك وعليه فقس. وتفصيله ان انجزام المضارع اما بالحروف واما بالاسماء: فالحروف الجازمة خمسة اربعة منها تجزم فعلا واحدا وهى لم ولما ولام الامر ولاء الناهية - وواحدة تجزم فعلين وهى ان الشرطية فان قولنا من يكرمنى اكرمه فى معنى ان يكرمنى هو اكرمه انا فتجزم فعلين كما تجزمهما ان - وكذلك الاسماء التسعة تجزم فعلين نحو ما تصنع اصنع وقس عليه البواقى - وينجزم بان مضمرة فى جواب الاشياء الستة التى تجاب بالفاء الا النفى نحو ايتنى اكرمك اى ايتنى فانك ان تأتنى اكرمك - ولا تكفر تدخل الجنه اى لا تكفر فانك ان لا تكفر تدخل الجنة - وقس عليه البواقى.

ويلحقه اى يلحق المضارع بعد الف الضمير وواوه ويائه نون عوضا عن الحركة نحو يضربان وتضربان ويضربون وتضربون وتضربين وذلك فى الرفع دون النصب والجزم.

﴿ الامر ﴾

والامر ما يؤمر به الفاعل المخاطب على مثال افعل نحو ضع وضارب ودحرج اوغيره باللام نحو ليضرب زيد ولتضرب انت ولاضرب انا - ويكون منضمنا معنى افعل نحو ضع فان معناه افعل الوضع - وضارب اى افعل المضاربة - ودحرج اى افعل الدحرجة.

﴿ الفعل المتعدى واللازم ﴾

المتعدى وغير المتعدى - فالمتعدى ما كان له مفعول به ويتعدى الى مفعول واحد كضربت زيدا اوالى اثنين نحو كسوته جبة وعلمته فاضلا اوالى ثلثة نحو اعلمت زيدا عمروا خير الناس. وغير المتعدى ما يختص بالفاعل كقولك ذهب زيد.

﴿ وللتعدية اسباب ﴾

وللتعدية ثلثة اسباب: الهمزة وتثقيل الحشو وحرف الجر نحو اذهبته وفرّحته

وخرجت به ـ فان كل ذلك من ذهب وفرح وخرج لازم وقد صار بالهمزة والتشديد والباء متعديا الى مفعول واحد والمبنى للمفعول هو فعل مالم يسم فاعله ويسند الى المفعول به الا اذا كان الثانى فى باب علمت والثالث فى باب اعلمت والى المصدر والظرفين نحو ضُرِب زيد ومر بعمرو وسير سير شديد وسير يوم كذا وسير فرسخان.

﴿ افعال القلوب ﴾

افعال القلوب وهى ظننت وحسبت وخلت وزعمت وعلمت ووجدت ورأيت. تدخل على المبتداء والخبر فتنصبهما على المفعولية نحو ظننت زيدا مقيما ـ وحسبت وخلت للزمان لذلك دون الباقية فانك تقول ظننته اى اتهمته وعلمته اى عرفته وزعمت ذلك اى قلته ورأيته اى بصرته ووجدت الضالة اى صادفتها.

ومن شأنها جواز الالغاء متوسطة ومتأخرة: نحو زيد ظننت مقيم وزيد مقيم ظننت. ـ والتعليق نحو علمت لزيد منطلق ـ وعلمت ازيد عندك ام عمرو وايهم فى الدار وما زيد منطلق.

﴿ الافعال الناقصة ﴾

الافعال الناقصة وهى كان وصار واصبح وامسى واضحى وظل وبات وما زال وما برح وما فتئ وما انفك وما دام وليس ـ ترفع الاسم وتنصب الخبر نحو كان زيد منطلقا ـ وكان تكون ناقصة وتامة نحو كان الامر اى وقع ـ وزايدة نحو ما كان احسن زيدا ـ ومضمرا فيها ضمير الشأن نحو كان زيد منطلق اى كان الشأن زيد منطلق ـ ويجوز تقديم خبرها على اسمها وعليها الا ما فى اوله ما فانه لا يتقدم عليه معموله ولكن يتقدم على اسمه فحسب ـ فلا يقال اميرا ما زال زيد بل يقال ما زال اميرا زيد لان ما يقضى صدر الكلام.

﴿ افعال المقاربة ﴾

الافعال المقاربة وهى عسى وكاد واوشك وكرب عملها كعمل كان الا ان خبر عسى ان مع الفعل المضارع نحو عسى زيد ان يخرج ـ وقد يقع ان مع الفعل المضارع فاعلا لها ويقتصر عليه نحو عسى ان يخرج زيد. وخبر البواقى فى الفعل المضارع بغير ان نحو كاد زيد يخرج.

﴿ فعلا المدح والذم ﴾

فعلا المدح والذم وهما نعم وبئس يدخلان على اسمين مرفوعين اولهما يسمى الفاعل والثانى المخصوص بالمدح والذم نحو نعم الرجل زيد وبئست المرأة دعد • وحق الاوّل التعريف بلام الجنس وقد يضمر فاعلهما ويفسر بنكرة منصوبة نحو نعم رجلا زيد • وقد يحذف المخصوص بالمدح نحو قوله تعالى فنعم الماهدون • وحبذا يجرى مجرى نعم فيقول حبذا الرجل زيد وحبذا رجلا زيد • وساء يجرى مجرى بئس نحو ساء مثلا القوم الذين •

﴿ فعلا التعجب ﴾

فعلا التعجب هما ما افعل زيد وافعل به ولا يبنيان الا من الثلاثى المجرد ليس بمعنى افعل وافعال • ويتصل الى التعجب فيما وراء ذلك باشد وابلغ واقبح ونحو ذلك فيقال ما اشد دحرجة وما ابلغ سواده وما اقبح عوره وما فى ما افعل مبتداء وافعل خبره وفيه مذهبين •

﴿ باب الحرف ﴾

باب الحروف وهو الثالث من اقسام الكلمة • وهو ما دل على معنى فى غيره • واصنافه حروف الاضافة الحروف المشبهة بالفعل - حروف العطف - حروف النفى - حروف التنبيه - حروف النداء - حروف التصديق - حروف الاستثناء - حرف الخطاب - حروف الصلة - حرف التفسير - حرفان المصدريان - حروف التحضيض - حرف التقريب - حروف الاستقبال - حرف الاستفهام - حرف الشرط - حرف التعليل - حرف الردع - اللامات - تاء التأنيث الساكنة - النون المؤكدة - وهاء السكت •

﴿ حروف الاضافه ﴾

حروف الاضافة وهى الحروف الجارة: من للابتداء - والى - وحتى للانتهاء - وفى للوعاء - والباء للالصاق - واللام للاختصاص - ورب للتقليل وتختص بالنكرة - وواء القسم وباؤه وتاؤه - وعلى للاستعلاء - وعن للمجاوزة - والكاف للتشبيه - ومذ ومنذ للابتداء فى الزمان - وخاشا وخلا وعدا للاستثناء •

﴿ الحروف المشبهة ﴾

الحروف المشبهة بالفعل: ان وان للتحقيق - ولكن للاستدراك - وكان للتشبيه - وليت للتمنى - ولعل للترجى - وان المكسورة مع ما بعدها جملة - والمفتوحة

مع ما بعدها مفردة فاكسر فى مظان الجمع وافتح فى مظان المفردات. نحو ان زيدا منطلق وعلمت انك خارج • واذا عطفت اسما على اسم المكسورة بعد ذكر الخبر جاز فى المعطوف الرفع والنصب نحو ان زيدا منطلق وبشرا - وبشرا حملا على اللفظ والمحل وكذلك لكن اذا عطف دون غيرها - ويبطل عملها الكف والتخفيف ويهيانها للدخول على القبيلتين نحو انما زيد منطلق وانما ذهب عمرو وان زيد لكريم وان كان زيد لكريما وبلغنى انما زيد منطلق وانما ذهب عمرو وبلغنى ان زيدا اخوك وبلغنى ان قد ضرب زيد ولكن اخوك قائم ولكن خرج بكر وكان ثديا ه حقان وكان قد كان زيدا • والفعل الذى يدخل عليه ان المخففة يجب ان يكون مما يدخل على المبتداء والخبر نحو ان كان زيد لكريما - وان ظننته لقائما - واللام لازمة لخبرها • ولابد لان المخففة من احد الحروف الاربعة اذا دخلت على الافعال وهى قد وسوف والسين وحرف النفى نحو علمت ان قد خرج زيد • وان سوف يخرج - وان لم يخرج •

حروف العطف

وحروف العطف الواو للجمع بلا ترتيب والفاء وثم له مع الترتيب وفى ثم تراخ دون الفاء وحتى بمعنى الثانية - ولو واما لاحد الشيئين او الاشياء ويقعان فى الخبر والاستفهام والامر - وام نحوهما غير انها لا تقع الا فى الاستفهام متصلة وتقع فيه وفى الخبر منقطعة نحو ازيد عندك ام عمرو وانها لابل ام شاة - ولا لنفى ما وجب للاوّل نحو جاءنى زيد لا عمرو • وبل للاضراب عن الاوّل منفيا كان او موجبا: نحو جاءنى زيد بل عمرو - وما جاءنى بكر بل خالد • لكن للاستدراك وهى فى عطف الجمل نظيرة بل - وفى عطف المفردات نقيضة الى •

حروف النفى

ما لنفى الحال والماضى القريب منها نحو ما يفعل الان وما فعل زيد وان نظيرتها فى نفى الحال •

ولا لنفى المستقبل والماضى بشرط التكرير والامر والدعاء نحو لا يفعل وقوله تعالى فلا صدق ولا صلى • وقد لا يتكرر نحو لا فعل ولا تفعل ويسمى النهى • ونحو لا رعاك الله ويسمى الدعاء • ولا لنفى العام نحو لا رجل فى الدار ولا امرأة • ولغير العام نحو لا رجل فيها ولا امرأة - ولا زيد فيها ولا عمرو •

ولم ولما لنفى المضارع وقلب معناه الى الماضى - وفى لما توقع وانتظار - ولن نظيرة لا فى المستقبل ولكن على التأكيد •

حروف التنبيه

حروف التنبيه نحوها ان عمر وابالباب. واكثر دخولها على اسماء الاشارة والضماير نحو هذا وهاهنا وهاانت وهاانا. واما والا مخففان نحوا ما انك خارج والا ان زيدا قائم.

حروف النداء

حروف النداء يا واپا وهيا للبعد - واى والهمزة للقريب - ووا للمندوب اى للتفجع خاصة.

حروف التصديق

حروف التصديق: نعم لتصديق الكلام المثبت والنفى - فى الخبر والاستفهام كقولك لمن قال قام زيد اولم يقم: نعم وكذلك اذا قال اقام زيد اولم يقم زيد: نعم. واجل وجير بالخبر نفيا او اثباتا - واى مختصة بالقسم نحو اى والله.

حروف الاستثناء

حروف الاستثناء الا وحاشا وعدا وخلا. فبيان ذلك هذه الحروف كان تارة من الحروف الجارة - واخرى صنفا برأسها باعتبارين.

حرفا الخطاب

حرفا الخطاب الكاف والتاء فى ذلك وانت ويلحقها التثنية والجمع والتذكير وكما يلحق الضماير.

حروف الصلة

حروف الصلة: ان فيما ان رأيت زيدا - وان فى نحو فلما ان جاء البشير - وما فى حيثما ومهما واينما وفيما رحمة من الله - ولا فى لئلا يعلم. وفى وما اقسم - ومن فى ماجأنى من احد - والباء فى ما زيد بقائم - واللام فى ردف لكم. وتسمى هذه الحروف ايضا حروف الزيادة وتعرف بان اسقاطها لا يخل بالمعنى الاصلى وفائدتها تأكيد المعنى المقصود.

حرفا التفسير

حرفا التفسير اى نحو رقى اى صعد وان فى ان نادينه ان قم - ولا يجئ ان الا بعد فعل فى معنى القول.

الحرفان المصدريان

الحرفان المصدريان ان كقولك اعجبنى ان خرج زيد واريد ان تخرج اى خروجه وخروجك وما فى قوله تعالى وضاقت عليكم الارض بما رحبت اى برحبها.

حروف التحضيض

حروف التحضيض: لولا ولوما وهلا والا تدخل على الماضي والمستقبل نحو هلا فعلت والا تفعل. فهذه الحروف اذا دخلت على الماضي تكون للوم والتوبيخ للمخاطب على ترك الفعل ـ فاذا قلت هلا اكرمت زيدا فقد اردت اللوم والتوبيخ للمخاطب على ترك اكرام زيد واذا دخلت على المستقبل تكون للتحضيض اى الحث عليه فاذا قلت هلا تقراء القرآن يكون المراد حث المخاطب على القرأة.

ولولا ولوما تكونان ايضا لامتناع الشئ لوجود غيره فتختصان بالاسم نحو لو لا على لهلك عمر. معناه لكن ما هلك عمر لان عليا كان.

حرف التقريب

حرف التقريب قد لتقريب الماضي الى الحال نحو قد قامت الصلوة. ولتقليل المضارع نحو ان الكذوب قد يصدق وان الجواد قد يعثر وفيها توقع وانتظار.

حروف الاستقبال

حروف الاستقبال سوف وس وان ولن ـ لانها تخصص المضارع المشترك بين الحال والاستقبال بالاستقبال نحو سيضرب وسوف يضرب.

حرف الاستفهام

الهمزة وهل ـ والهمزة اعم تصرفا منه تقول ازيد قائم اواقام زيد وهل قام زيد وهل زيد قائم ولا تقول هل زيد قام ويحذف عند الدلالة نحو زيد عندك ام عمرو ـ وللاستفهام صدر الكلام.

حرفا الشرط

حرفا الشرط ان للاستقبال وان دخل على الماضي ـ ولو للماضي وان دخل على المستقبل. نحو ان ذهب زيد ذهبت معه فان المعنى ان يذهب هو اذهب انا معه. لو يخرج زيد اخرج معه فان المعنى لو خرج هو لخرجت انا معه.

﴿ فعلا الشرط والجزاء ﴾

ويجئ فعل الشرط والجزاء معنا رعين وماضيين او احدهما ماضيا والاخر مضارعا - فان كان الاوّل ماضيا والاخر مضارعا جاز رفعه وجزمه نحو ان ضربتنى اضربُك - واضربْك. فبيان ذلك: ان للشرط والجزاء اربعة احوال لانهما اما ان يكون مضارعين نحو ان تضربْ اضربْ والجزم واجب فيهما. وان يكون ماضيين نحو ان ضربتَ ضربتُ ولا جزم فيهما - واما ان يكون الجزاء ماضيا والشرط مضارعا نحو ان تضربْ ضربت وحينئذ يجب الجزم فى الشرط ويمتنع فى الجزاء واما ان يكونا بالعكس نحو ان ضربتنى اضربك ويمتنع حينئذ الجزم فى الشرط ويجوز فى الجزاء الجزم. وتدخل الفاء فى الجزاء اذا لم يكن مستقبلا اوماضيا فى معناه نحو ان جئتنى فانت مكرم وان تكرمنى فقد اكرمتك امس وتزاد عليها ما للتأكيد ولها صدر الكلام ولا تدخل الا على الفعل.

واذن جواب وجزاء وعملها فى فعل مستقبل غير معتمد على ما قبلها وتلغيها اذا كان الفعل حالا كقولك لمن حدثك اذن اظنك كاذبا اومعتمدا على ما قبلها نحو انا اذن اكرمك.

﴿ حرف التعليل ﴾

حرف التعليل كى نحو جئتك كى تكرمنى.

﴿ حرف الردع ﴾

حرف الروع كلا تقول لمن قال فلان يبغضك كلا اى ارتدع اى امتنع.

﴿ اللامات ﴾

اللامات - لام التعريف نحو المرء باصغريه وفعل الرجل كذا الاولى للجنس والثانية للعهد - اللام ثلثة اقسام ساكنة ومفتوحة ومكسورة. اما الساكنة فواحدة. والمفتوحة اربعة والمكسورة واحدة ايضه. فلام التعريف اما

للجنس نحو المرء باصغريه اى حقيقة المرء اعنى تبين معانيه وتقومها انما يتحقق بالاصغرين وهما القلب واللسان - لان احدهما منشاء المعانى والاخر مظهرها • واما للعهد نحو فعل الرجل كذا اى الرجل المعهود •

ولام القسم فى والله لافعلن والموطئة له فى نحو والله لئن اكرمتنى لاكرمتك •

ولام جواب لو ولولا ويجوز حذفها كقوله تعالى لوكان فيهما آلهة الا الله لفسدتا •

ولام الامر تسكن عند واو العطف وفائه كقوله تعالى فليستجيبوا لى وليؤمنوا بى •

ولام الابتداء فى لزيد قائم وانه ليذهب - فائدتها تأكيد مضمون الجملة التى دخلت عليها وتلك الجملة اما اسمية اوفعلية •

﴿ تاء التأنيث ﴾

تاء التأنيث الساكنه هى التى لحقت اواخر الافعال الماضية كضربت واكرمت ودخرجت للايذان من اوّل الامر بان الفاعل مؤنث ويتحرك بالكسر عند ملاقات الساكن نحو قد قامت الصلوة •

﴿ النون المؤكدة ﴾

والنون المؤكدة - لا يؤكد بها الا المستقبل التى فيه معنى الطلب والخفيفة تقع حيث الثقيلة لا فى فعل الاثنين وجماعة المؤنث لاجتماع الساكنين على غير حده • هذه النون اما خفيفة ساكنة اوثقيلة مفتوحة وتمام مباحثه مذكور فى التصريف •

﴿ هاء السكتة ﴾

هاء السكتة تزاد فى كل متحرك حركة غير الاعرابية للوقف خاصة نحو ثمه وحيهله ومالیه وسلطانیه - ولا تكون الا ساكنة وتحريكها لحن •

اعلم ان التنوين على خمسة اقسام: تنوين التمكن وهو الذى يدل على تمكن مدخوله فى الاسمية كزيدٌ - وتنوين التنكير وهو الذى يفرق بين المعرفة والنكرة كصه - وتنوين المقابلة وهو الذى يقابل نون جمع المذكر السالم كمسلمات - وتنوين العوض وهو الذى يعوض عن المضاف اليه

كيومئذ فان اصله يوم اذ كان كذا فاسقطت الجملة وعوض عنها التنوين - وتنوين الترنم وهو الذى مكان حرف المد فى القوافى.

وشين الوقف وسينه تلحق كاف المؤنث فى الوقف نحو اكرمتكش - ويسمى شين الكشكشة. (كشكشة بنى تميم. غمغمة قضاعة. طمطمانية حمير-).

﴿ تمت تمام ولله الحمد ﴾

TÜRK TARİH KURUMU
KÜTÜPHANESİ